

مجله

دانشکده ادبیات

شماره سوم سال دوازدهم

۱۳۴۴

(شماره مسلسل ۴۷)

فروردین ماه

زندگانی ادبی صاحب بن عباد

بقلم احمد بهمنیار استاد فقید دانشکده ادبیات

مملکت ایران در مجزا شدن از حکومت خلفای عباسی، بین چند دسته از امرا و ملوک ایرانی نژاد مانند صفاریان و سامانیان و دیالمه تقسیم شد، و در عصریکه از آن بحث میکنیم سامانیان خراسانی و ماوراءالنهر، و دیالمه (آل زیار و آل هویه) سایر نقاط ایران را در دست داشتند. این دو سلسله ملوک و امرا (که نسب خود را بشهریاران قدیم ایران میرسانیدند و خود را باستحقاق وارث ملک ایران میدانستند) در اداره ممالک خود سیاستی مشترک داشتند که در هر جا بشکلی خاص اجرا میشد. و آن، چنان بود که بامحترم داشتن آئین اسلام که مذهب رسمی بود استقلال مملکت را محفوظ و دست خلفا و حکام عرب را از آن کوتاه دارند، از این روی امرای هر دو سلسله باحفظ شعائر اسلامی در ترویج آداب و رسوم و عادات ایرانی می کوشیدند، و باتنفر از حکومت اجنبی خلفای عباسی را از نظر مذهبی محترم میدانستند، و خود را بر حسب ظاهر نایب مناب آنها میخواندند، و با کوشش و جدیتی که در نشر و ترویج زبان و ادبیات فارسی داشتند، زبان و ادبیات عربی را نیز در دربار خود بر رسمیت میشناختند، زیرا ایرانیان که عموماً اسلام آورده و رفته رفته

در اسلام متعصب شده بودند از دو جهت بزبان عربی اهمیت می دادند و بتعلیم و تعلم آن راغب بودند : یکی اینکه کتاب و سنت که اساس اسلام برآن نهاده است بزبان عربی بود ، و دیگر اینکه زبان عربی بواسطه بکار رفتن در اغراض سیاسی و مقاصد علمی نضج و کمال یافته و استعداد آن برای اداء هر گونه معنی و مقصود مخصوصاً معانی علمی بیش از فارسی بود . باین دو سبب زبان عربی در ایران براهمیت باقی ماند و دانستن آن مقدمه کسب علم و ادب و مهارت در آن ، نشان دانشمندی و مایه افتخار و مباحات بود . بواسطه این اهمیت که زبان عربی کسب کرده بود ، ملوک سامانی و دیلمی که خود پیرو آئین اسلام و در حکومت بر بلاد علی الظاهر نایب مناب خلیفه مسلمین بودند ، از ترویج زبان و ادبیات عرب خودداری نمی کردند ، و همچنانکه بزبان فارسی که زبان ملی بود علاقه داشتند بزبان عربی نیز اظهار علاقه مندی می نمودند ، و از این روی نظم و نثر عربی هم در خراسان و هم در ممالک دیالمه رواج و انتشار داشت ، لیکن باتفاوتی که اوضاع و احوال و مقتضیات هر محل ایجاب میکرد و تفاوت این بود که در خراسان ادبیات فارسی و در ولایات آل بویه ادبیات عربی از حیث رواج و انتشار در درجه اول واقع گردید . علت این تفاوت بطوریکه بعض دانشمندان تقریر کرده اند اینست که ماوراءالنهر و خراسان از مرکز خلافت عربی دور و وسائل ابراز عواطف و احساسات ملی برای مردم آن سرزمین فراهم تر بود . و بهمین جهت بیشتر نهضت ها که برخلاف حکومت عربی در ایران بظهور میرسید نخست از آنجا شروع می شد ، و در عصر استقلال هم نخستین ایالتی که از تصرف عباسیان خارج گردید خراسان بود که تقریباً شصت سال قبل از سایر نقاط ایران استقلال یافت . پیش از یافتن استقلال هم مردم این ایالت بواسطه غلبه که ای در نصرت عباسیان بر عرب یافته بودند ، غرور و نخوت ملی را بیش از مردم ایالات دیگر احساس می کردند و در حفظ شعائر قومی بر دیگران تقدم داشتند ، و بدین جهت بمحض اینکه استقلال یافتند در صدد احیاء تاریخ ایران و ترویج ادبیات فارسی برآمدند و در این شیوه از سایر اهالی ایران پیش افتادند و از این روی

بود که خراسان بعد از اسلام نخستین مهد ادبیات فارسی جدید و دربار ملوک و امراء آن که با خلفا رابطه نزدیک نداشتند مجمع شعرا و ادبای فارسی گوی شد، و زبان و ادبیات عربی با کمال رواج و انتشاری که در آن سرزمین داشت تحت الشعاع ادبیات فارسی قرار گرفت. و اما در بلاد و ولایات دیالمه اوضاع و احوال برخلاف مملکت سامانی بود.

مردمان این بلاد بواسطه نزدیکی بمرکز خلافت و اقتدار اسلامی قریب شصت سال بعد از اهالی خراسان از نعمت استقلال بهره مند شده و در نتیجه کثرت معاشرت و اختلاط با عرب بزبان و ادبیات عرب آشناتر بودند، و در تاریخی که از آن گفتگویی کنیم ادبیات عربی در بین آنها بیش از ادبیات فارسی رواج و اشتها داشت. ملوک و امراء دیلمی بسمه شعبه دیلمیان فارس و عراق و جبال منقسم میشدند. مقرر حکومت دیلمیان فارس و جبال (شیراز و ری) بعرهستان و بغداد نزدیکتر بود، و دیالمه عراق در خود بغداد که مرکز خلافت بود استقرار و با خلفا مستقیماً سروکار داشتند. دیالمه فارس و عراق که بغداد را متناوباً قبضه میکردند اقتدارات خلفای عباسی را سلب کرده و آنها را مقهور و مطیع و وظیفه خوار خود ساخته بودند، و بعضی آنها از استیلای بر بغداد و تسلط بر خلیفه مقاصد عالیترا داشتند و در این اندیشه بودند که خلافت اسلامی را بخانواده خود منتقل سازند، چنانکه ابن اثیر در تاریخ کامل خود در حوادث سال ۳۶۹ می نویسد در این سال بین عضدالدوله و طائع وصلتی شد و طائع دختر عضدالدوله را تزویج کرد و مقصود عضدالدوله از این وصلت آن بود که از دخترش فرزندی نرینه بوجود آید و در آینده کسی برمسند خلافت قرار گیرد که بخانواده او منسوب باشد. دیالمه جبال (ری و اصفهان و همدان) نیز ببغداد چشم داشتند و بعضی آنها از قبیل فخرالدوله درصدد تصرف آن شهر نیز برآمدند. ملخص کلام آنکه دیالمه برخلاف سامانیان با خلفای عباسی رابطه مستقیم داشتند و حکومت آنها باحکومت خلیفه تقریباً توأم بود و اوضاع و احوال مملکت و رعیت و مقاصد و اغراض سیاسی آنها مستلزم این بود که زبان

و ادبیات عرب در دربار ایشان بیش از فارسی رائج و معمول باشد. و از این روی بانژاد و افکار و احساسات و زبان خالص ایرانی و بااهتمام و سعی کاسل که در اقامه مراسم و احیاء شعائر ملیت داشتند، گویندگان و نویسندگان عربی را از ایرانی و عرب تشویق می کردند، و در دربار آنها عده شعرای تازی گوی بیش از شعرای فارسی گوی بود، و مهمترین دربارهای آنها در نشر و ترویج ادبیات عربی دربار دیالمة ری و اصفهان و همدان مخصوصاً مؤیدالدوله و فیخرالدوله بود که تمام قدرت و عظمت و نفوذ فرمان و سلطنت آنها در شخص صاحب بن عباد جمع شده و این وزیر شهیر که اقتدار و اختیاری شاهانه داشت در مدت سی و هشت سال کتابت و وزارت خود نظم و نثر عربی یعنی ادبیات فارسی را که بزبان عربی انتشار مییافت، از حقیض فترت و زوال باوج وسعت و کمال رسانید.

بعضی چنین تصور می کنند که صاحب بن عباد بعدی عاشق و دلباخته ادبیات عربی بوده که ذوق و رغبت شنیدن شعر فارسی نداشته و شعرای پارسی گوی را در آستانه او راه نبوده است برای رفع این تصور که ناشی از عدم تدبیر میباشد، لازم است این نکته را در نظر گیریم که صاحب بن عباد از نژاد خالص ایرانی و پرورده آغوش و دامن مادر و پدر ایرانی و از آغاز تا پایان زندگانی سروکارش باامراء و بزرگانی بود که عموماً بفارسی سخن میگفتند و حتی اسامی اکثر آنها فارسی سره بود و چنین کس با داشتن ذوق لطیف ادبی ممکن نیست از اشعار نغز و مضامین دلکش که بزبان ملی و مادری خود می شنود لذت نبرد.

صاحب بن عباد نظر باینکه در زمان و مکانی تولد و نشو و نما یافته بود که ادبیات عربی رائج و شایع و ادبیات فارسی در حال پیدایش و رواج بود، و نظر باینکه از جوانی در پی کسب معلومات عربی برآمده و در علوم و آداب عربیه بمقام استادی رسیده بود، و نظر بمقاصد و اغراض سیاسی که در فصل گذشته بیان شد، بزبان و ادبیات عربی متمایل تر بود، و از شعر بختری و متنهی بیش از اشعار منطقی و بندار رازی لذت میبرد. لیکن این معنی مستلزم آن نیست که ذوق ادبی

فارسی را فاقد باشد و از نظم و نثر لطیف فارسی بهیچوجه متأثر نشود. در اخبار صاحب بحکایات و نکات و دقایق بررسی‌خوریم که از لطف فکر و قریحه او در شناختن سخن فارسی حکایت میکند، از جمله سخنی است که یاقوت در معجم الادبا از این باب حکایت کند که گفت وقتی صاحب را شنیدم که می‌گفت صد هزار قصیده (ظ بیت) فارسی و عربی در مدح من گفته‌اند، و از این همه اشعار هیچکدام مانند این مصرع ابوسعید رستمی سرافسند خاطر نیفتاده است که میگوید:

ورث الوزارة کابراً عن کابر

از این روایت بطور وضوح مستفاد میشود که صاحب نه تنها ممدوح شعرای تازی گوی بوده بلکه شعرای فارسی گوی نیز او را مدح می‌گفته و از صلات وجواز او برخوردار می‌شده‌اند. دلیل دیگر حکایتی است که محمد عوفی در لباب الالباب در ترجمه حال منصور بن علی منطقی رازی آورده و از آن حکایت نه تنها توجه صاحب باشعار فارسی بلکه میل و رغبت او بحفظ آنها نیز مستفاد می‌شود و حکایت اینست که در آن وقت که استاد بدیع الزمان همدانی بخدمت صاحب پیوست دوازده ساله بود^(۱) و شعر تازی سخت خوب می‌گفت و طبعی فیاض داشت، چون بخدمت صاحب درآمد صاحب او را گفت شعری بگویی، گفت امتحان فرمای، صاحب این سه بیت منطقی بخواند:

۱- بدیع الزمان در سال ۳۵۸ در همدان تولد یافته و در سال ۳۸۰ از آن شهر خارج شده و در ری بخدمت صاحب بن عباد رسیده است و بنابراین در هنگام رسیدن بخدمت صاحب بیست و دو ساله بوده است نه دوازده ساله مگر اینکه قبل از مهاجرت قطعی از همدان مسافرتی به ری کرده و باز به همدان برگشته باشد. قرینه‌ای که این فرض را تأیید می‌کند حکایتی است که ثعالبی در جزء سوم یتیم‌الدهر از بدیع الزمان نقل کرده است که مرا گفت چون پدرم مرا به حضرت صاحب بن عباد آورد من چندین بار بی در پی زمین بوسیدم. صاحب گفت پسرك من بنشین مگر هدهدی که این قدر سجده می‌کنی؟ لیکن مورخین در شرح احوال بدیع الزمان چنین مسافرتی نقل نکرده‌اند.

یک موی بدزدیدم از دو زلفت چون زلف زدی ای صنم بشانه
 چونانش بسختی همی کشیدم چون مور که گندم کشد بخانه
 باموی بخانه شدم پدر گفت منصور کدام است از این دو گانه؟
 و گفت این را بتازی ترجمه کن ، گفت بفرمای بکدام قافیه ، گفت طاه ،
 گفت بحر تعین کن ، گفت اسرع یا بدیع فی البحر السریع ، پس بدیع الزمان
 بی تأمل گفت :

سرقت سن طرته شعرة حین غدا یمشطها بالمشاط
 ثم تدلعت بها مثقلا تدلح النمل بحب الحنط
 قال ابی من ولدی منکما کلا کما یدخل سم الخیاط

منطقی مانند بندار و غضائری از اهل ری بوده و این هرسه شاعر معاصر
 آل بویه و صاحب بن عباد و مداح ملوک و امراء آن سلسله بوده اند. ثعالبی در
 یتیمه الدهر قسمتی از یک رساله صاحب را که در باب غضائری نام نوشته نقل
 کرده است. صاحب در این رساله غضائری را چون جوانی زیباروی و محبوب وصف
 می کند و نگارنده احتمال می دهد که این همان کیا غضائری شاعر معروف فارسی گوی
 باشد که در زمان صاحب بن عباد جوان و در روزگار محمود و عنصری کامل مرد
 و پیر بوده است ، و اگر این حدس صحیح باشد رساله نامبرده براینکه غضائری
 در جوانی در خدمت صاحب بوده است سندی تاریخی خواهد بود. دیگر از ادله
 لطف ذوق و قریحه فارسی صاحب شرحی است که ثعالبی در جزء دوم یتیمه الدهر در
 ترجمه احوال و آثار ابوالحسن علی بن هرون بن منجم نوشته و حاکی از آنست که
 صاحب بن عباد در مسافرت بغداد که ظاهراً در سال ۳۴۷ بوده است شرح ملاقاتها
 و مناظرات و مباحثات خود را با بزرگان و علما و ادبای بغداد در مجموعه ای مینگاشته ،
 و آن مجموعه را روزنامه نام نهاده بود و در بازگشت از بغداد با استاد خود ابن العمید
 اهدا و ارسال داشت. قدیم ترین اثری که لفظ روزنامه در آن دیده میشود این خبر
 است که ثعالبی نقل میکند و معلوم نیست صاحب بن عباد واضع و مبتکر این لفظ یا

نخستین کسی است که آنرا در کتابت بکار برده و نام کتاب نهاده است ، و بهر تقدیر ابتکار یا اختیار این ترکیب سلیس و لطیف فارسی (که امروز از کثرت استعمال مبتذل شده است) از فارسی شناسی صاحب بن عباد لطائف و دقائق را حکایت میکند که فقط صاحبان ذوق لطیف آنرا در می یابند . ثعالبی در یتیمه الدهر در ترجمه مهلبی وزیر و یاقوت در معجم الادباء حکایتی چند از روزنامه صاحب نقل کرده اند ، و از این روی معلوم می شود که این کتاب در عهد خود معروف و مدت ها موجود و مورد استفاده دانشمندان بوده است .

خلاصه سخن آنکه صاحب بن عباد باشیفتگی بنظم و نثر عربی ، بسخن موزون و لطیف فارسی نیز دلبستگی داشته و در نظر خبیرت و بصیرت ادبی او عروس معانی و مضامین بکر خواه در جامه پارسی و خواه در لباس عربی زیبا و پسندیده مینموده است .

صاحب بن عباد بتصدیق سورخین و ائمه ادب یکتا ، و یگانه مرد نامی و بزرگی است که در قرن چهارم هجری و قرن سوم خلافت عباسی ، علوم و ادبیات عربی را پس از یک قرن فترت تجدید و احیا کرد . ثعالبی در جزء سوم یتیمه الدهر از معارف پروری و دانش گستری صاحب شرحی ایراد کرده است که اغلب تذکره نویسان آنرا جامع ترین و معتبرترین وصفها دانسته و بعینه نقل کرده اند . و چون ثعالبی از ائمه ادب و ثقات نویسندگان و علاوه بر این معاصر صاحب و شاهد و ناظر رفتار و اوضاع دربار او بوده است ، نگارنده نیز در مقدمه این فصل بترجمه ملخصی از بیانات او اکتفا می نماید . ثعالبی گوید اگر صاحب بن عباد در این عصر برنخاسته بود بازار فضل و ادب بار دیگر رواج نمی یافت ، چه روزگار وی روزگار نیکبختی و سربلندی و ارجمندی دانشوران و چکامه سرایان و علویان ، و درگاهش قبله آمال و محط رحال آنان بود ، و وی احسان خود را خاص ایشان داشته و خواسته خود را وقف آنان کرده بود ، و در زندگانی مقصد و آرزویی جز آن نداشت که بنیاد فضیلتی را استوار و یا بذل نعمتی را تجدید و یا فاضلی را تربیت و یا سخنی نفز استماع یا اختراع

کند. صاحب، علم و فضل بی‌پایان را باجود و بذل فراوان جمع کرده و وقت و خواسته و توانائی خود را برصرف در مقاصدی که گفته شد وقف نموده بود. و بدین جهت علما و ادبا و شعرا و مؤلفین از اطراف جهان بحضرتش روی نهادند و او پیوسته آنها را محبت و اکرام می‌نمود، و هریک را بفراخور پایه و مایه دانش بهذل امسال و لطف احسان دلخوش می‌داشت، لاجرم ستارگان فضل و ادب و یکه سواران میدان سخنوری از هرطرف گرد او انجمن شدند، و شماره شعرای آستان او از عده شعرای دربار هرون الرشید درگذشت، باین وصف که شعرای او در بلاغت و فصاحت و حسن گفتار از شعرای رشید کمتر نبودند. ارباب سیر و تواریخ درحالات هرون الرشید می‌نویسند یکی از موهبت‌های خاص وی کثرت عده چکامه سرایان و ستایشگران درباری از قبیل ابوالعتاهیه و ابونواس و عتابی و نمری و مسلم بن ولید و غیره بوده است، اما آستان صاحب در اصفهان و ری گرگان از این حیث برتر و بالاتر از دربار هرون الرشید بود، چه در حضرت وی سخن سرایانی مانند ستامی و خوارزمی و ماسونی و بدیهی و رستمی و زعفرانی و غیر آنان (ثعالبی در اینجا متجاوز از بیست شاعر را اسم میبرد) و بسیاری شعرای دیگر که نامشان بهمان نرسیده است مجتمع بودند، و علاوه بر این جمعی از فضلا و ادبا از قبیل سید شریف‌رضی و ابواسحق صابی و ابن حجاج و ابن سکره و ابن نباته باوی مکاتبه داشتند و ویرا از دور مدح می‌گفتند. (انتهی)

صاحب بن عباد چنانکه ثعالبی بدون پیمودن راه مبالغه و اغراق گفته است. وقت و مال و قدرت خود را برتشویق و تسریت فضلا و ادبا و احسان بعلویان و زهاد و صلحا وقف کرده، و محرك و مشوق وی برترویج فضل و ادب علاوه بر مقاصد علمی و مذهبی و سیاسی که داشت، اکتساب نام نیک بود. چه وی بطوریکه از مطالعه اخبارش برمی‌آید از آغاز جوانی نام نیک و عزت و احترام و اشتهار را دوست می‌داشت، و مایل بود که این موهبت را از روی استحقاق و لیاقت بدست آورد، باین معنی که از روی واقع و حقیقت در جود و سخا و دانش گستری و هنر-

پروری و فضل و ادب و فصاحت و بلاغت سرآمد مردمان عصر خود باشد ، و هم مردمان عصر او مخصوصاً فضلا و دانشمندان و بالاخص مشاهیر و معارف ایشان او را باین صفات بشناسند و بستانند ، صاحب در انجام مقصد و مرام خود از روی عقیده و ایمان و باعزم و اراده استوار می کوشید ، و هنوز جوان بود که نامش بسخنوری و سخن بلندی آوازه گشت و صیت جود و سخا و دانش و فضیلتش جویندگان علم و خواهندگان مال را بر درگاهش مجتمع ساخت ، چنانکه خود خطاب باستاد ابن العمید گوید :

ان خیر المداخ من مدحته شعراء البلاد فی کل نداد

شعرای بلاد اصفهان و ری و همدان و خراسان و فارس و عراق و بغداد و شام بمدح و ثنائش زبان گشودند ، و آوازه فضل و دانش و فصاحت و بلاغتش در آفاق اسلامی اشتهار یافت .

صاحب بن عباد بمصاحبت و مجالست علما و ادبا و بحث و گفتگوی علمی و ادبی میل و رغبت بسیار داشت ، و از جمله رسوم و عادات مستمر وی اقامه مجالس انس و سادست بود که معمولاً در شب ها تشکیل و کمتر وقتی تعطیل می یافت ، در این مجالس که در حکم حوزه درس و یا مجمع ادبی بود ، از همه گونه مسائل ادبی و لطائف نظم و نثر و نوادر اخبار و آثار گفتگو میشد ، و منظور صاحب از این گونه مجامع تنها تشویق و تربیت فضلا و ارباب ذوق و استعداد نبود ، بلکه استفاده ادبی و علمی خود را نیز در نظر داشت و از هر مجالست فایده ای و از هر بحث و محاوره بهره ای می یافت ، و چنانکه ثعالبی گوید در اینگونه مجالس ثمرات عقول و افکار و ذوق های مختلف بر صاحب عرضه میشد ، و از نتایج این اجتماعات بود که سخن صاحب در فصاحت و بلاغت بپایه سحر رسید و داخل در حد اعجاز گردید و نظم و نثرش چون خورشید در همه آفاق پرتوافکن شد و شرق و غرب را فرا گرفت . صاحب بشعرا و نویسندگان صاحب سبک و شهیر اهمیت مخصوص می داد و مایل بود امثال متنبی و ابواسحق صابی را در دربار خود داشته باشد ، تا هم از مجالست و

مصاحبت آنها بهره برد و هم بداشتن اصحاب یا مداحان و نویسندگان مانند آنها افتخار کند ، و چنانکه سابقاً یاد کرده ایم آرزو میکرد عراق را بگشاید و در بغداد بزمسند وزارت قرار گیرد و ابواسحق صابی را نویسندگی فرماید ، ثعالبی در یتیمه الدهر آورده است که چون متنبی از بغداد روی بفارس نهاد ، صاحب بن عباد نامه ای باو نوشت و او را باصفهان دعوت کرد و وعده داد که نیمه اموال خود را باو ببخشد ، و صاحب در آن وقت جوان بود (متنبی در حدود ۳۵۴ بفارس رفته و صاحب در این سال ۲۸ ساله بوده است) و هنوز وزارت نرسیده بود ، متنبی که پس از پیوستن بخدست سیف الدوله خود را مداح ملوک میخواند و از مدح دیگران حتی بعض وزرا و رجال مهم خودداری می کرد ، بنامه صاحب وقعی نهاد و آنرا پاسخ نداد و مستقیماً به ارجان نزد ابن العمید و از آنجا بشیراز بخدست عضدالدوله رفت . صاحب بدین سبب از متنبی رنجید و او را هدف سهام اعتراض قرار داد و سقطات و لغزشهای ادبی او را تتبع نمود و کتاب «کشف المساوی عن شعر المتنبی» را تألیف کرد .

بالجمله صاحب بن عباد بجمع آوری ادبا و فضلا و شعرا و نویسندگان در دربار خود و مجالست و مصاحبت آنها سایل و بلکه حریص و مولع بود و در هر شهر که اقامت داشت عده ای از اهل فضل و ادب را در دربار خود فراهم می ساخت و صحبت آنها را مهمترین امور می شمرد .

او پیوسته سعی داشت از نتایج طبع و ذوق ادبی کسانی که در نظم و نثر دستی و شهرتی دارند استفاده کند ، و برای تحریک قریحه و ذهن و استخراج نتیجه فکر شعرا و ادبا بانواع وسائل - که از جمله تشکیل مجالس انس و منادست بود - متوسل میشد ، با شعرا و ادباء که دور از حضرت بودند و دیدارشان نامیسر بود بنظم یا نثر ادبی مکاتبه می کرد ، و آنها را که مقیم حضرت بودند با اقتراح موضوعات ادبی طبع - آزمائی می نمود و گاهی گوینده یک بیت یا متمم یک مصرع یا اصل و معنی یک لغت و یا نکته ادبی دیگر را از آنها می پرسید . در اقتراحات ادبی ، گاهی همه شعرا را که مقیم آستان بودند می فرمود تا در موضوعی خاص اشعار بگویند ، و گاهی بحر و قافیه را نیز معین میکرد .

بدیهی است که اینگونه آزمایشها از طرف ولی نعمت و ممدوحی سخن شناس و مقتدر تاجه حد قریحه شعرا را تحریک و آنها را برایجاد معانی لطیف و اختراع مضامین تازه تشویق میکند ، و عجب نیست که آثار شعرا و نویسندگان که ملازم آستان صاحب بوده و یا با او مکاتبه داشته‌اند بهترین آثار ادبی قرن چهارم را تشکیل داده است . قسمتی از اقتراحات ادبی صاحب را ثعالبی و بعض مؤلفین دیگر در کتب خود ذکر کرده‌اند .

شماره شعرائی که صاحب بن عباد را مدح گفته‌اند بطور تحقیق معلوم نیست ، و آنچه بنا بتصریح مؤلفین از قبیل ثعالبی و یاقوت و ابن خلکان محقق و بقرائن و ادله تاریخی مؤید می‌باشد ، اینست که در دربار هیچ یک از ملوک و سلاطین و وزرا و اسراء بزرگ باندازه دربار صاحب ، شعراء فصیح گفتار و ادباء زبردست جمع نشده‌اند . یاقوت در معجم الادبا از «شارب التجارب» ابوالحسن بیهقی روایت میکند که صاحب بن عباد را پانصد شاعر صاحب دیوان مدح گفتند ، و چنانکه در فصل دوم این قسمت یاد شد از ابن بابک روایت می‌کند که صاحب وقتی گفت مرا بصد هزار قصیده (ظ: بیت) فارسی و عربی مدح گفته‌اند ، و کمتر عده‌ای که برای گفتن صد هزار بیت مدیحه می‌توان فرض کرد از پانصد شاعر بیشتر خواهد بود ، و این معنی هیچگونه بُعد و غرابت ندارد ، زیرا صاحب بن عباد برای شعرای تازی گوی ایران بهترین امید گاه و برای شعرای فارسی گوی این مملکت یا تازی گوی ممالک دیگر ممدوحی سخنی و بزرگوار بود ، و از اینروی هر کجا شاعری نامبردار برمیخواست بخدمت او که متاع شعر و ادب مخصوصاً عربی را بهترین خریدار بود ، روی می‌نهاد . شعرائی که صاحب را بتازی مدح گفته‌اند سه قسمند :

اول) کسانی که پیوسته ملازم خدمت بودند مانند ابوسعید رستمی .

دوم) کسانی که از راه دور بخدمت می‌رسیدند و پس از عرضه داشتن اشعار خود با نیل سرام و صله و انعام باز می‌گشتند مانند ابوبکر خوارزمی و بدیع الزمان همدانی .

نام ابو محمد خازن بدان اشاره شده است.

(۴) ابن نباته سعدی (ع. ۷۰۰) - ابو نصر عبدالعزیز بن عمر از طایفه سعد از بنی- تمیم در بغداد نشو و نما یافته و مدتی در اطراف بلاد گردش کرده و ملوک و رؤسا را از قبیل عضدالدوله و سیفالدوله و ابن العمید و مهلبی وزیر مدح گفته است، شعر او بخوبی اسلوب و لطافت معنی ممتاز است، ثعالبی او را در ردیف شعرائی که با صاحب مکاتبه داشته‌اند یاد کرده است.

(۵) ابو ابراهیم اسمعیل بن احمد شاشی عامری - ویرا در مدح صاحب قصیده ایست که تشبیب آن شکایت از ابناء زمان است و در تخلص بمدح صاحب گوید :

إذا لم تكن مندوحة من صاحب

فسيف ورمح و الفلا و الرکائب

فهن الی وفد الخطوب کتاب

و هن الی کافی الکفات صواحب

السی ملک ماذا شرقت شمس جوده

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اسمعیل شاشی در اواخر عمر بفالج گرفتار شد و در ری اقامت داشت و از بقایای صلات و جوائز صاحب معاش می کرد، در مدح فخرالدوله نیز قصائدی دارد.

(۶) ابو احمد بن فضل شیرازی - ابو احمد عبدالرحمن بن فضل شیرازی از ارکان دولت دیلمی و کاتب معزالدوله و متصرف در امور عراق بود، در نظم و نثر دستی قوی و با صاحب مکاتبه ادبی داشت، از جمله اشعاری در شکایت از رنج پیری و درد نقرس بصاحب نوشته و صاحب نیز او را جوابی منظوم فرستاده و ثعالبی منتخبی از این هر دو قسمت در جزء دوم یتیمه الدهر آورده است.

(۷) ابواسحق صابی - ابواسحق ابراهیم بن هلال بن هرون صابی حرانی از نویسندگان و فضلای ناسی عصر خویش بود، و ویرا در کتابت تالی ابن العمید و

صاحب بن عباد میدانند، قریب نود سال در خدمت خلفا و وزرا متصدی دیوان رسائل و متقلد کارهای بزرگ بود و شعراء عراق او را در ردیف رؤساء مدح میگفتند، در خدمت سهل بن وزیر تقرب مخصوص داشت، عضدالدوله پس از فتح بغداد او را امر کرد تا کتابی در تاریخ آل بویه بنویسد و او بنوشتن کتابی در این موضوع موسوم به «التاجی» مشغول شد، وقتی سخن چمنان عضدالدوله خبر بردند که یکی از دوستان صابی براو وارده شده و از او پرسیده است چه می نویسی؟ و او گفته است دروغی چند بهم می یافم. عضدالدوله از این سخن در خشم شد و فرمود تا صابی را در زیر پای پیلان اندازند. ولی بشفاعت و عجز و لایه چند تن از رجال از خون او درگذشت لیکن اسوال او را مصادره و خود او را حبس کرد و او چند سال در حبس بماند و در دروازه ایام عضدالدوله آزاد شد، لیکن پیری او را دریافته و بفقر و فاقه دوچار بود، ناچار قصیده ای در وصف حال خود گفت و بصاحب بن عباد فرستاد، صاحب او را بانعام و اکرام دلخوش ساخت و هرسال مالی مقرر برای او و برای نوه اش هلال بن محسن می فرستاد. از ابیاتی است که بصاحب نوشته است:

لما وضعت صحیفتی فی بطن کف رسولها
قبلتها لشمسها
و تودعینی انها قرنت ببعض فصولها
حتی تری من وجهک الـ میمون غایة سولها

مقایسه کتابت صاحب و ابواسحق صابی مدتی موضوع بحث ائمه ادب بوده است.

۸) ابوالحسن بدیهی- ابوالحسن علی بن محمد معروف بدیهی از اهل شهرزور بود و شعر بسیار می گفت لیکن برخلاف آنچه از لقبش استفاده میشود شعر بدیهه نمیتوانست گفت و صاحب بن عباد در حق او گوید:

تقول البیت فی خمسين عاما فلم لقت نفسك بالبدیهی

ابوبکر خوارزمی در باره او گوید سالها شعر گفت و جزاین یک بیت پسندیده ندارد :

ان تری مقلتای طلعة حر اتمنی علی الزمان محالا
 ثعالبی گوید این حکم خوارزمی از انصاف خارج است و قصائد و قطعات
 بدیهی در اندکی اشعار نغز بدین پایه نیست ، از جمله در تشبیب قصیده‌ای گوید :
 ولم ارلی يوم الرحیل مساعدا علی الوجد حتی اقبل الدمع مسعدا
 وکان دما فایض عنه احمراره بنار التصابی حین فاض مصعدا
 معروفی مضمون این بیت را فارسی کرده گوید :

خون سپید ببارم برد و رخاں زردم آری سپید باشد خون دل مصعد

۹) ابوالحسن بریدی - ابوالحسن بن ابی الحسن صاحب البرید پسر عمه صاحب و دارای طبع موزون بوده است ، ثعالبی نام او را در گویندگان داریات ذکر و اشعاری که حاکی از کمال بلاغت می باشد از او نقل کرده است .

۱۰) ابوالحسن بن منجم - ابوالحسن علی بن هرون بن منجم بزرگ و مهتر خانواده معروف بنی منجم بود ، و اغلب بنی منجم با صاحب ارتباط داشتند . ابوالحسن در بغداد مداح وزیر ابومحمد مهلبی بود ، و صاحب در سفر بغداد او را در مجلس مهلبی دید و اشعار او را شنید و در روزنامه خود شرحی درباره او نوشته و ثعالبی قسمتی از آن را در یتیمه الدهر نقل کرده است .
 از اشعار اوست :

سقی الله ایاماً لنا ولیالیا مضین فلا یرجی لهن رجوع
 اذالعیش صاف والاحبة جیره جمیعا و اذکل الزمان ربیع
 واذ انا اما للعواذل فی الصبا فعاص و اما للمهوی فمطیع

آورده اند که صاحب بن عباد چون این اشعار را شنید ، گفت : این اشعار اگر خواهید اعرابی است در شمله خود و اگر خواهید عراقی است در حله خود ، اشاره باینکه اثر سبک شامی و عراقی هر دو در آن ظاهر است .

صاحب بن عباد در توصیف بنی منجم گوید:

لبنی المنجم فطنة لهبية و محاسن عجمية عربية
مازلت امدحهم وانشر فضلهم حتی عرفت بشدة العصبية

ثعالبی در جزء دوم یتیمه الدهر چهار نفر دیگر از این خانواده را در ذیل عنوان بنو المنجم در ردیف شعرا و مصاحبین صاحب نام می برد و نمونه ای از اشعار هریک نیز نقل می کند ، و آن چهار نفر هبة الله بن منجم و ابو عیسی بن منجم و ابو الفتح بن منجم و ابو محمد بن منجم اند .

(۱۱) ابوالحسن جوهری - ابوالحسن علمی بن احمد جوهری از اهل گرگان و از تربیت یافتگان و ندما و شعراء صاحب و دارای رویی زیبا و شعری چون روی خود در نهایت لطافت بود ، صاحب او را دوست میداشت و از تناسب شعر و خد و شعری شکفتی می نمود و در تربیت او میکوشید و او را بکارهای مهم و رسالتها و سفارتهای مأمور می ساخت ، از جمله در سال ۳۷۷ او را برسات به نیشابور بخدمت امیر ابوالحسن فرستاد و در این سفر ثعالبی او را ملاقات کرد ، چون از این سفر بازگشت صاحب او را باصفهان نزد ابوالعباس ضبی فرستاد و با ابوالعباس نامه ای در سفارش او نوشت و او را در آن نامه بسیار بستود ، آن نامه را ثعالبی در جزء سوم یتیمه الدهر در ذیل نام جوهری نقل کرده است . جوهری پس از بازگشت از اصفهان در گرگان وفات یافت ، ویرا در مدح صاحب قصائد بسیار است ، و از جمله در تخلص بمدح صاحب گوید :

هیهات لا تحقر عیون قصائدی انی خدمت ببعضها الوزراء
و بها وصلت الی ابن عباد العلا و قدمت تالک الحضرة الغراء

(۱۲) ابوالحسن سلامی - ابوالحسن محمد بن عبدالله سلامی در عصر خود شاعرترین اهل عراق محسوب میشد ، وی در سال ۳۳۶ در کرخ بغداد تولد یافت ، مادرش شاعره بود و خودش از ده سالگی شعر می گفت ، در وقتی که سنین عمرش از حد مرافقه در نگذشته بود از بغداد بموصل رفت و بخدمت عده ای از مشایخ شعرا

از قبیل ابوعثمان خالیدی و ابوالفرج بیغاء رسید و اشعار خود را بر آنها عرضه داشت و آنها از اندکی سال و جودت اشعار او تعجب کردند و او را بانتهال و سرقت مظنون داشتند ، ولی پس از آسایش بمهارت و براءت او در فن شعر معترف شدند . سلامی در اصفهان بخدمت صاحب پیوست و صاحب را مدح گفت ، صاحب را حسن گفتار و لطف قریحه او خوش آمد و او را اکرام و اعزاز نمود و بعطایا و صلوات بنواخت ، و او یک چند در خدمت صاحب بماند ، آنگاه قصد خدمت عضدالدوله کرد . صاحب وسائل مسافرت او را فراهم آورد ، و سفارشنامه ای در باره او بیخط خود بابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف نوشت ، ابوالقاسم او را بحضور عضدالدوله برد و او اشعاری را که در مدح عضدالدوله گفته بود بخواند ، شعرش مقبول افتاد و عضدالدوله او را بمنادمت و ملازمت خود برگزید و در سفر و حضر با خود می برد و در حق او میگفت هر وقت سلامی را در حضور خود می بینم چنان می پندارم که عطارد از آسمان فرود آمده و در حضور من ایستاده است . پس از مرگ عضدالدوله طبع سلامی کندی و سستی گرفت و بین تداعی و تماسک متردد همی بود تا در سال ۳۹۴ وفات یافت . در کتب ادب یک فرد شعر بنام سلامی دیده شد که خطاب بصاحب کرده و براو بانکار جبر طعن سیزند و بیت اینست :

یا ابن عباد بن عباس بن عبدالله حرها

تنکر الجبر و اخرجت الی دنیاك كرها

آورده اند که صاحب بن عباد پیوسته این بیت سلامی را میخواند :

تبسطنا علی الاثام لما رأينا العفو من ثمر الذنوب

و غالباً بدان استشهاد می کرد و می گفت گوینده این بیت نمی داند چه گوهر گرانبها از گنجینه خاطر بیرون آورده و چه نکته روشن و غراء از خود بیادگار گذارده است .

(۳) ابوالحسن علی بن عبدالعزیز گرگانی - قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز

گرگانی نظم و نثری بدیع و خطی بغایت زیبا داشت ، صاحب درباره او گوید :

إذا نحن سلمنا لك العلم كله فدع هذه الالفاظ ننظم شذورها

وی در کودکی برای طلب علم در بلاد عراق و شام گردش کرد و در اغلب علوم و فنون که در آن عصر متداول بود مهارت یافت و آخر کار بخدمت صاحب پیوست و ملازمت و مداحی آن حضرت اختیار کرد ، صاحب وی را بی اندازه محترم میداشت و بالاخره قضاء گرگان را بوی تفویض نمود ، و وی در این شغل گاهی منصوب و زمانی معزول همی بود تا برتبه قاضی القضاات رسید و تا پایان زندگانی بر آن منصب باقی بود. پس از آنکه صاحب کتاب معروف خود را در کشف عیوب شعر متنبی تألیف کرد ، گرگانی کتاب «الوساطة بین المتنبي و خصومه فی شعره» را نوشت ، و این کتاب بی اندازه مقبول افتاد و قاطبه ادبا بمطالعه آن رغبت کردند، و نسخه آن باندک زمان انتشار و اشتهار یافت و یکی از اهل نیشابور در وصف آن گفت :

ایا قاضیا قد دنت کتبه وان اصبحت داره شاحطه

کتاب الوساطة فی حسنه کتاب تحقیق کامیور لعقد معالیک کالواسطة

بالجمله قاضی علی بن عبدالعزیز نظم و نثر عربی را در کمال فصاحت و بلاغت انشا میکرد ، نظم او لطیف و شیوا و مدیحه های او بحسن تخلص ممتاز است ، در یکی از قصائد خود در تخلص بمدح صاحب گوید :

اوما انشیت عن الوداع بلوعة ملائ حشاك صباة و غلیلا

ومدامع تجری فیحسب ان فی اساقهن بنان اسمعیلا

ثعالبی گوید ابونصرنمری در گرگان مرا گفت که از قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز شنیدم که گفت روزی در نزدیکی عید فطر بخدمت صاحب رفتم - و صاحب را رسم آن بود که هر سال در عید فطر بین ندیمان و خواص خود عطر تقسیم میکرد - چون از منزل صاحب بیرون آمدم فرستاده او مقداری عطر بارقه ای که صاحب این دوبیت را بخط خود در آن نوشته بود برای من آورد :

یا ایها القاضی الذی نفسی له مع قرب عهد لقائه مشتاقه

اهدیه عطرا مثل طیب ثنائه فکانما اهدی له اخلاقه

(۱۴) ابوالحسن حسنی همدانی - ابوالحسن علی بن حسین حسنی همدانی از بزرگان علوی و از بنی الحسن بود ، صاحب یگانه دختر خود را بوی تزویج کرد ، و او را از دختر صاحب پسری آمد که او را عباد نام نهادند ، آورده اند که صاحب چون مژده ولادت آن پسر را شنید گفت :

احمد الله لبشری اقبلت عند العشی اذ بانى الله سبطا هو سبط للنبی

مرحبا ثمة اهلا بسلام هاشمی نبوی علوی حسنی صاحبی

و آنگاه گفت :

الحمد لله حمدا دائما ابدا اذ صار سبط رسول الله وليا

ابو محمد خازن قصیده ای بر وزن و قافیه این دو بیت در تهنیت ولادت آن پسر انشا کرد که مطلعش اینست :

بشری فقد انجز الاقبال ما وعدا
مقرر تحقیقات پیوسته علوم اسلامی

و کوکب المجد فی افق العلا صدا

شعراى دیگر از قبیل ابوالحسن جوهری نیز در تهنیت ولادت عباد قصائد گفتند ، و عبدالصمد بن بابک در قصیده خود حدیث « ان الطالقان کنزا من ولد فاطمة یملا الله به الارض عدلا کما ملئت جورا » را که شیعه روایت کرده اند بعباد تأویل کرد و گفت :

هلم للمخبر المأثور مسنده فی الطالقان فقرت عین ناقله

فذلك الكنز عباد وقد وضحت عنه الامامة فی اولی مخایله

ثعالبی در یتیمه الدهر گوید صاحب بن عباد هر وقت نام سبط خود عباد را یاد

میکرد میگفت :

یارب لا تخلنی من صنعک الحسن یارب حظنی فی عباد الحسنی

و وقتی که عباد را از شیر باز گرفتند صاحب گفت :

فطمت ایا عباد یا ابن الفواطم فقال لك السادات من آل هاشم

لئن فطموه عن رضاع لبانه فما فطموه عن رضاع المكارم

بالجمله ابوالحسین در همدان جابه و تمکنی عظیم داشت و در شعر و ادب
تالی سید شریف مرتضی و سید رضی محسوب میشد ، و صاحب بمواصلت باوی افتخار
و مباحثات می نمود ، از جمله اشعار اوست که خطاب بصاحب گوید :

انی وان كنت من یدنیه ابطحه الی الفخار و تنمیه اخا شبه

حتی تعالیه طورا فواطمه الی النبی و اطواراً زیانه

لعبد انعمک اللاتی ملان یدی طولا و میز ننی عن اناسه

وقتی که صاحب عباد (چنانکه در فصل پنجم از قسمت چهارم یاد شده است)
در صنعت حذف قصائد می گفت ، ابوالحسین بدو تاسی جست و قصیده‌ای بی‌واو انشا
کرد . ایات ذیل از آن قصیده است :

برق ذکر به الجوائب لما بدا فالدمع ساکب

اسد امعی منهلة ها تیکام غزرا السجائب

نشرت لالی ادمع لم یفترعها کف ثاقب

یا لیلۃ قد بته بمضاجع فیها عقارب

لما سرت لیلی تخ لب لنایها عنا الرکائب

جعلت قسی سهاسها ان ناضلته عقد حاجب

لم یخط سهم ارسل ته ان سهم اللحظ صائب

کم اخجلت بصفائر ابدت لنا ظلم الغیاهب

اخجل کف الصاحب الق رم المرجی للمسجائب

ملک تلالا من معا قد عزه شرف المناصب

(۱۵) ابوالحسین غویری - وی در اختصاص بصاحب و اشتهار بین ندما و
جلسای او تالی ابوسعید اسدی است، شعر بسیار میگفت لیکن اشعارش ملاحظتی نداشت،

مهمترین اشعار او قصیده دالیه اوست که در ذیل نام ابومحمد خازن بدان اشاره خواهد شد ، و دیگر اشعار ذیل است که در عذر خواهی از خطائی که در حال مستی مرتکب شده بود ، خطاب بصاحب گوید :

بیا لله رب السماء	بخاتم الانبیاء
حلفت مالی ذنب	الذنب للمصهباء
ولیس لی من شفیع	الیک غیر رجائی
فکن محقق ظنی	یا غرة الوزراء
فجرح سکری جبار	کالجرح من عجماء

در بعضی کتب دو بیت ذیل را در هجو صاحب بغویری نسبت داده اند :

ان کان اسمعیل لم یدعنی	لان اکل الخبز صعب لدية
فما نسی آکل فی منزلی	اذا دعانی ثم امضی الیه

(۱۶) ابوالحسین محمد بن حسین فارسی نحوی (۴۲۱) - وی از دانشمندان زمانه و بزرگان فضل و ادب و بعد از خال خود ابوعلی حسن بن احمد فارسی استاد نحو بود ، ابوعلی او را پس از تکمیل علوم ادبیه بخدمت صاحب فرستاد و صاحب باو محبت بسیار نمود ، ابوالحسین پس از چندی بنزد خال خود بوطن بازگشت ، و صاحب نامه ای بخال او نوشت و او را در آن نامه بستود ، ابوالحسین باز بخدمت صاحب بازگشت و از آن حضرت استفاده بسیار کرد ، پس بخراسان شد ، و چندین بار بنشاهور رفت ، و در آن شهر اسلاء نحو و ادب کرد ، بعد بنزد شارغرجستان رفت و مدتی برای او وزارت نمود ، چند صباحی هم وزیر اسمعیل بن سبکتکین بود ، و پس از وی در خدمت ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی مکانت و تقریبی یافت ، و در غزنه زن گرفت و از آنجا بنشاهور و اسفراین و بعد از مدتی اقامت بگرجان رفت ، ثعالبی در ذیل نام او نامه ای را که صاحب بخال او نوشته و او را ستوده نقل کرده است (یتیمه الدهر جزء چهارم) .

(۱۷) ابوالرجاء ضریر - ابوالرجاء ضریر شطرنجی عروضی از اهل اهواز و شاعری

ظریف بود. یاقوت در معجم الادباء از او حکایت کند که گفت در سالی که فخرالدوله لشکر باهواز کشید صاحب بن عباد وارد اهواز شد. اهالی شهر بدیدن او رفتند و شعرا او را مدح گفتند. من نیز او را بقصیده‌ای مدح گفتم که این بیت از آن بود:

الی ابن عباد ابی القاسم الصر _____ احب اسمعيل کافی الکفات
صاحب چون این بیت را شنید گفت بسیار مایل بودم که کنیه و اسم و لقب
من و نام پدرم در یک بیت جمع شود. چون باین بیت رسیدم:
و یشرّب العیش هنیشا بها

صاحب نگذارد مصراع دوم را بخوانم و گفت صبر کن، من خواندن را موقوف
داشتم، صاحب گفت مصراع دوم اینست:

من بعد ماه الری ماء الصراة

این طور نگفته‌ای؟ گفتم بلی، گفت بسیار نیک گفته‌ای، گفتم صاحب بسیار نیک
گفته است، چه من اینرا در یک شب گفته‌ام و صاحب در یک لحظه گفت.

۱۸) ابوالسلم نجبة بن علی قحطانی - یاقوت در معجم الادبا در مقایسه صاحب
با ابن العمید حکایتی از این شاعر نقل کرده و گفته است ابو حیان توحیدی گوید از
ابوالسلم پرسیدم ابن عباد را نسبت با بن عمید چگونه یافتی، گفت من هردو را دیده
و برای استفاده و طلب انعام و صله نزد هردو رفته‌ام، ابن عمید عاقل‌تر و مدعی
کرم بود، و ابن عباد کریم‌تر و مدعی عقل بود، و هردو بعاتدی که داشتند دروغ
میگفتند، روزی بردر خانه ابن عمید این دو بیت را که شاعری گفته است خواندم:

اذا لم یکن للمرء فی ظل دولة جمال ولا سال تمنی انتقالها

وما ذاك من بغض لها غیر انه یؤمل اخری فهو یرجو زوالها

خبر شعر خواندن مرا با بن العمید بردند، مرا مواخذت و سخت تهدید کردو
گفت سر خود گیر و برو که اگر باز برد این سرای دیده شوی خونت را بخورد سگان
میدهم. چند روز پیش برد در سرای صاحب نشسته بودم، دو بیت مذکور بدون

قصید هرزبانم جاری شد ، خبر بصاحب بردند ، مرا بخواند و درهمکی و لباسکی چند بمن داد و گفت دیگر انتقال دولت مرا آرزو مکن .

(۱) ابوالطیب کاتب - ثعالبی در یتیمه الدهر نام او را در ردیف شعرائی که در گرفتن داریات شرکت جسته اند ذکر و از قصیده داربه او پنج بیت نقل کرده است .

(۲) ابوالعباس ضبی - ابوالعباس احمد بن ابرهیم ضبی از خواص صاحب و در حل و عقد امور مملکت او را مساعد و نایب بود ، صاحب وی را از کودکی در خدمت خویش و بر تربیت او همت گماشت و او را بر سایر ندما و خواص برتری داد ، و ابوالعباس بر تربیت آن وزیر شهیر ، یگانه عصر خویش و بفضل و ادب و بلاغت نامبردار گردید . ثعالبی در حق وی گوید پس از مرگ صاحب بن عباد و ابواسحق صابی ، بنای سخن بوجود ابوالعباس ضبی بر پای بود ، و چون ابوالعباس بمرد سخن نیز مشرف بموت گردید ، و اگر امیر ابوالفضل عبیدالله بن احمد بحفظ و حراست آن قیام نمی کرد روزگار فضل و ادب خاتمه یافته بود ، ابوالعباس در نظم و نثر کاملاً پیرو طرز و شیوه صاحب بود ، در مرثیاتی صاحب دو بیت از گفته او نقل شد . فخرالدوله پس از مرگ صاحب وزارت خود را بابوالعباس تفویض کرد و ابوعلی بن حمویه را در وزارت شریک و سهم او قرارداد که باتفاق بامور مملکت رسیدگی کنند .

(۳) ابوالعلاء اسدی اصفهانی - وی را در درگاه صاحب صحبتی قدیم و اختصاصی عظیم بود ، و صاحب او را بسیار دوست میداشت و بنظم و نثر با او مکاتبه مداعبه می کرد . ثعالبی در حق او گوید اشعار ابوالعلاء را در بلاغت و فصاحت رتبه و محلی رفیع نیست و پسران او ابوسعید و ابومحمد بهتر از او شعر گفته اند ، لیکن نظر به اینکه از مشاهیر اصحاب صاحب بوده از یاد کردن نام و بعض اشعار او گزیری نیست ، و آنگاه چهار قطعه شعر از او نقل کرده است . از این بیت که

صاحب خطاب هوی گوید :

اها العلاء هلال الهزل والجد كم النجوم التی یطلعن للمجد
معلوم میشود که وی بهزل و مزاح در شعر معروف بوده است ، در بعض
کتاب ادب دو بیت در هجو صاحب بنام اهو العلاء اسدی ثبت کرده اند که ممکن
است از جمله مداعبات او باشد ، و دو بیت اینست :

إذا رأیت مسجی فی مرقعة یاوی المساجد حراضه باد
فاعلم بان الفتی المسکین قد قذفت به الخطوب الی لؤم ابن عباد

(۲۲) ابوالفتح بن منجم - یکی از افراد خانواده معروف بینی المنجم است که اسامی
آنها در ذیل نام اهو الحسن بن منجم رئیس و مهتر آن خانواده یاد شد.

(۲۳) ابو الفرج بن هندو - اهو الفرج حسین بن محمد بن هندو از کسانی است که
بفیض مصاحبت صاحب ترقی یافته و دارای فضایل و فواضل صوری و معنوی
گردیده اند ، وی هم در نظم و هم در نثر عربی دست داشت ، و از آثار او رساله ایست
که بابو عمر و محمد بن سعید کاتب نوشته و او را در اعتراض بر شخصی که بروش
ابو تمام و بحتری کتاب حماسه ای تألیف کرده بود ملامت نموده است . ثعالبی فصلی
از این رساله را که مشتمل بر اسامی بعض شعرای عصر و وصف آثار ایشان میباشد
در جزء سوم یتیمه الدهر نقل کرده است .

(۲۴) ابو الفرج ساوی - وی از نویسندگان صاحب بود و در حسن خط و بلاغت
در انشاء اشتهار تمام داشت . صاحب در توصیف خط ابو الفرج گوید «خطابی الفرج
یبهرا الطرف و یفوق الوصف و یجمع صحة الاقسام و یزید فی نخوة الاقلام» . اشعار او
باشتمال بر صنعت تمثیل ممتاز و اغلب در حکم امثال و حکم است ، مانند این دو
بیت که در قصیده ای در مرثیه فخرالدوله گوید :

هی الدنيا تقول بملا فیها حذار حذار من بطشی و فتکی
فلا یغرر کم حسن ابتسامی فقولی مضحک والفعل مبهکی

(۲۵) ابو الفیاض طبری - ابو الفیاض سعد بن احمد طبری شاعری مفلک و

ادیبی زبردست بود ، در مدح صاحب قصائد غرا دارد ، و از جمله مدیحه های اوست :

اما ید الصاحب الیمنی فا کرم ما ید تصاحب فیه السیف و القلم
و للاعنة یسری فی انا ملها اعنة الرزق و الاجال تنتظم
تخالف الناس الا فی محبته کانما بینهم فی حبه رحم

(۲۶) ابوالقاسم بن ابی العلاء - ابوالقاسم غانم بن ابی العلاء اصفهانی در نظم عربی مهارتی بکمال داشت ، وی را در عتاب صاحب و گله از دیر رسیدن صله قصیده ایست که این دوییت از آنست :

فان قیل لی صبرا فلا صبر للمذی

غدا بیدالایام تقتله صبرا

و ان قیل لی عذرا فوالله ما اری

لن ملک الدنیا اذا لم یجد عذرا

روزی با صاحب در راهی میروفتند ، صاحب بوی تکلیف کرد که اسبی را که بر آن سوار است وصف کند و او گفت : پیوتر علوم را

طرف تحاول شأوه ریح الصبا سفها فتعجز ان تشق غباره
باری بشمس قمیصه شمس الضحی صبغا و رض حجاره بحجاره

از اشعار اوست در مدح صاحب :

ریاض کان الصاحب القرم جادها بانوائه اوصاغها من طباعه
یجلی غیابات الخطوب برایه کما صدع الصبح الدجی بشعاعه
و هم در مدح صاحب گوید :

جاد تلک العهود کل اجش ودق ثرا لاخلاف جون السراة
بل ندی الصاحب الجلیل ابی القا سم نجل الامیر کافی الکفات
تباری کلنا یدیه عطایا و منایا حتما لعاف و عات

(۲۷) ابوالقاسم زعفرانی - ابوالقاسم عمر بن ابرهیم زعفرانی از اهل عراق

است ، وی درندیمان صاحب بمنزله ماه در میان ستارگان بود و در دربار صاحب حق صحبت قدیم و محبت صمیم داشت ، علاوه بر فصاحت گفتار و جودت اشعار آداب منادمت و حسن معاشرت را نیک میدانست و مردی ظریف و ندیم باده و حریف شطرنج بود ، در پیروی باده را ترك گفت و صاحب را نیز بر ترك آن تحریض کرد ، ولی از توبه اش زمانی نگذشت که فخرالدوله او را بمنادمت خویش برگزید و فرمود تا از توبه توبه کند و ترك را ترك گوید ، و او بار دیگر دست بکار باده زد ، و فخرالدوله باشاره صاحب او را اکرام و انعام بسیار نمود ، زعفرانی مدتی هم مداح عضدالدوله بوده و فخرالدوله را نیز مدح بسیار گفته است . از اخبار وی باصاحب بن عباد حکایتی است که ثعالبی از عون بن حسین همدانی تعیمی نقل میکند که روزی ابوالقاسم زعفرانی در خدمت صاحب بود ، خدم و حواشی را دید که همه جامه های خزر رنگارنگ و گرانبها پوشیده اند پس بگوشه ای رفت و بنوشتن مشغول شد ، صاحب چون او را ندید از حالش پرسید ، گفتند در فلان گوشه چیزی مینویسد ، فرمود تا او را بخوانند ، زعفرانی مهلت خواست تا کتابت خود را بپایان رساند ، صاحب رخصت نداد و فرمود تا ورقه ای را که بر آن سی نوشتن از دستش گرفتند و او را بحضور بردند ، زعفرانی چون بحضور رسید گفت :

اسمعه ممن قاله تزدد به عجباً فحسن الورد فی اغصانه

نوشته را از زبان گوینده آن بشنو که گل در شاخه زیباتر است ، صاحب فرمود بگوی ، زعفرانی قصیده ای خواند که ابیات ذیل از آنست :

سواك يعد الغنى ما اقتنى	و یا سره الحوص ان یخرنا
وانت ابن عباد المرتجى	تعد نوالك نیل المسنى
و خیرك من باسط كفه	و ممن ثناها قریب الجنى
غمرت الوری بصنوف الندى	فاصغر ما ملكوه الغنى
و غادرت اشعرهم مفحما	و اشكرهم عاجزا الكنا
ایا من عطایاه تهدى الغنى	الى راحتى من نأى او دنا

كسوت المقيمين و الزائريين _____ ن کسی لم یخل مثلها ممکنا

و حاشية الدار يمشون في ضروب من الخبز الا انا

صاحب فرمود در اخبار معن بن زائده چنین خواندم که خواهنده‌ای بوی گفت: ای امیر، پیاده‌ام، مرا سوار کن. معن وی را شتر و اسبی و استری و درازگوشی و کنیزکی عطا کرد و گفت اگر مرکوبی دیگر سراغ داشتی ترا بر آن سوار می‌کردم، اکنون من نیز بشیوه معن رفتار می‌کنم و می‌فرمایم تا ترا جبه و پیراهن و دراعه و شلوار و دستار و منديل و سرپوش و رداء و جوراب و کیمسه‌ای از خز بدهند، و اگر جامه دیگر سراغ داشتی که از خز ترتیب می‌شود آنرا نیز عطا می‌کردم، پس ملازمان را فرمود تا ابوالقاسم را به خزانه بردند و آن جامه‌ها را بر وی پوشانیدند، و آنچه را زائد آمد بگلامش دادند تا بخانه وی برد.

۲۸) ابوالقاسم عبدالصمد بن بابک - وی در زمستان بخدیت صاحب میرفت و در تابستان بوطن باز می گشت ، خط را نیکو مینوشت و شعر بسیار نیک می گفت .
دو بیت ذیل از مدیحه ایست که در حق صاحب گوید :

لقد نشر النير وزو شيا على الربا من النور لم تظفر به كف راقم

كان ابن عباد مقيمى المزن نشره
فجاء برشاشى من الويل واجم

ثعالبی در یتیمه‌الدهر در باب فیلیات قصیده‌ای از ابن بابک نقل کرده و قصه فیلیات اینست که در جنگ خراسانیان با سپاه مؤیدالدوله دیلمی بدر جرجان هنگامی که سپاه خراسان فرار میکردند فیلی که با خود داشتند در گلزاری فروماند - هر چند در استخلاص او کوشیدند سود نداد ، ناچار او را گذاشتند ، و آن فیل بتصرف دیلمیان درآمد . صاحب بن عباد شعرا را فرمود تا در باب آن فیل قصائدی برونز و قافیه قصیده عمرو بن سعدی کرب که گوید :

اعددت للمحدثان سا
بغة و عداء علمدى

بگویند ، و شعرا هر کدام قصیده‌ای گفتند ، قصاید آنها بفیلیات موسوم

گردید، ثعالبی در یتیم‌الدهر نام و نمونه اشعار سه شاعر را که در فولیات شرکت جسته‌اند ذکر کرده و در خاتمه گفته است از قصاید فیلیه بیش از این بدستم نیامد. و هرگاه قصیده‌ای تازه بیابم بدین باب ملحق خواهم ساخت، اسامی آن سه شاعر بقرار ذیل است:

اول) ابوالقاسم عبدالصمد بن بابک، مطلع اشعارش اینست:

قسما لقد نشر الحیا بمناکب العلمین بردا

دوم) ابوالحسن جوهری، مطلع قصیده‌اش اینست:

قل للوزیر وقد تبدی یستعرض الکرم المعدا

سوم) ابومحمد خازن، قصیده خود را بدین بیت آغاز کرده است:

حازوا سعود دیار سعدی و رعوا جناب العیش رغدا

(۲۹) ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف - وی از نویسندگان شهیر عصر خویش و در خدمت عضدالدوله متصدی دیوان رسائل بود، و یکی از آن چهار تن است که صاحب آنها را کتاب دنیا در عصر خود خوانده است، و سه تن دیگر ابوالفضل ابن العمید و ابواسحق صابی و خود صاحب‌اند. عبدالعزیز در تمام مدت زندگانی عضدالدوله از ندما و خواص وزراء وی بود، و با صاحب دوستی تمام داشت، و بایکدیگر مکاتبه و مراسله داشتند. ثعالبی در جزء دوم یتیم‌الدهر بعضی از رسائل او را که بعنوان صاحب نوشته و همچنین بعضی اشعار را که بین او و صاحب رد و بدل شده یاد کرده است.

(۳۰) ابوالقاسم عبیدالله بن المعلی - ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن معلی پدرش

نویسنده ابودلف سهلان بن مسافر و خودش مدتی مجاور آستان صاحب بود، ثعالبی نام او را در شعراء داریات ذکر و او را بفهم و درایت و بدینیه گوئی و سخن شناسی توصیف کرده است.

(۳۱) ابوالقاسم کاشانی - ابوالقاسم علی بن قاسم کاشانی از نویسندگان عالیه مقام

آل بویه بود و مانند عبدالعزیز بن یوسف با صاحب مکاتبه داشت. ثعالبی در جزء

دوم یتیمه‌الدهر نام‌دای را که وی بصاحب نوشته و پاسخی را که صاحب بدان نامه داده است ذکر کرده ، و این هردو نامه مصدر بایماتی است که بریک وزن و قافیه گفته اند .

(۳۱) ابوبکر خوارزمی - ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی خواهرزاده محمد بن جریر طبری مورخ معروف است و او را طبری و طبرخزی نیز گفته اند . وی در جوانی کسب علم و ادب کرد . و مدتی در بلاد عراق و شام گردش و بافضلا و ادبای آن دیار مصاحبت نمود . و رفته رفته در فضل و ادب و حفظ لغات و اشعار عرب یگانه عصر شد . در حلب سیف الدوله و در بخارا ابوعلی بلعمی و در نیشابور ابونصر میکالی و در سیستان ابوالحسن طاهر بن محمد و در غرجهستان «شار» آن ملک را مدح گفت ، ولی در خدمت هیچکدام اقامت و توقف ننمود ، و بعضی را از قبیل بلعمی و طاهر بن محمد و شار پس از مدح ، هجو کرد ، و طاهر بن محمد او را محبوس ساخت ، و او مدتی در حبس بماند و بالاخره بشفاعت ابونصر میکالی آزاد گردید و بنشاپور رفت ، و از آنجا باصفهان بخدمت صاحب بن عباد پیوست ، و چندی در آن حضرت از ندما و خواص بود و از صلوات و عطایای صاحبی برخوردار میشد ، پس باسفار شنامه‌ای از صاحب بشیراز رفت و عضدالدوله را مدح گفت و از این سفر سود بسیار برد ، و به نیشابور بازگشت و مقیم گردید و اوقات خود را در آن شهر بگفتن اشعار و اقامه مجالس درس و انس می گذرانید ، و هر سال از دربار آل هویه برای او انعامی مستمر فرستاده می شد و او در طرفداری آل هویه تعصبی شدید داشت و بملک خراسان اعتنائی نمی نمود و زبان در قدح وی گشاده می داشت . وقتی تاش حاجب و ابوالحسن عتبی را هجو گفت و بروایتی ، دیگران اشعاری از زبان وی در هجو عتبی منتشر ساختند . عتبی بتاش نوشت که اسوال او را مصادره و زبانش را قطع کند و ببندار نیشابور نیز در این معنی فرمانی نوشت . بندار نیشابور برخوارزمی موکلان گماشت تا مال مصادره را از او وصول کنند . خوارزمی یک روز موکلان را غافل ساخت و بالباس مبدل از نیشابور بگرگان نزد صاحب فرار کرد . صاحب ، مقدم او را

گرامی داشت ، و خساراتی را که دیده بود باحسان و انعام جبران نمود . در این وقت خبر رسید که عتبی کشته شده (۳۷۲) و ابوالحسن (ظ : ابوالحسن) مزنی بجای او وزارت یافته است . ابوالحسن (ظ : ابوالحسن) باخوارزمی سابقه دوستی اکید داشت ، و بدین جهت او را از گرگان بخواند ، خوارزمی بنزد او باز شد ، و او شرط دوستی بجای آورد و بنیشابور فرمانی نوشت که اسوال خوارزمی را مسترد دارند . در این وقت خوارزمی محترم شد و بزند گانی فراخ نائل آمد ، و در اواخر عمر بمنظره بادیع الزمان مبتلی و درمنظره مغلوب گردید ، و از این حال چنان افسرده شد که پیش از گذشتن یکسال وفات یافت (۳۸۳) . در مدح صاحب گوید :

وجدنا ابن عباد يؤدى فرائضا من المجد ظننتها اللثام النوافلا
جدیر بان یغشی الکریهه منشد اقاتل حتى لا اری لی مقاتلا

خطاب بصاحب در کلمه از تأخیر جواب نامه گوید :

تاخر عن کتبی الجواب و انها تاخر برد الماء عن کبدی حرى
فلا تفسدن عشرين الفا و هبتها بعشرين حرفا من کلامک تستمرا

ابوبکر بهادتی که داشت باصاحب نیز شرط وفا و شکر نعمت بپایان نرسانید ،

و در نیشابور بگفتن اشعار در هجو صاحب مشغول شد از قبیل این دو بیت :

صاحبنا احواله عالىة لكنما غرقته خالية
وان عرفت السر من دائه لم تسأل الله سوى العافية

و این دو بیت :

لا تحمدن ابن عباس وان هطلت كفاه يوماً ولا تذمه ان حرما
فانها خطرات من وساوسه يعطى و يمنع لا بخلا ولا کرما

و در همین حال مرگ او را در ربود . آورده اند که صاحب چون خبر مرگ

او را شنید این دو بیت را انشا نمود :

اقول لركب من خراسان قابل ا مات خوارزميكم؟ قيل لي نعم
فقلت اكتبوا بالجص من فوق قبره الا لعن الرحمن من كفر النعم

در حافظه خوارزمی آورده اند که چون بدرگاه صاحب آمد و بارخواست ، صاحب بر زبان حاجب باو پیغام داد که شرط ورود بمجلس محافظ بیست هزار بیت از اشعار نغز عربست ، خوارزمی در جواب گفت از اشعار مردان عرب یازنان ایشان ، صاحب از این پاسخ بفرست دریافت که وی ابوبکر خوارزمی است و او را بار داد و احترام نمود .

(۳۳) ابوبکر زوزنی - ابوبکر محمد بن احمد بن یوسف زوزنی در نظم و نثر براءت داشت . از زوزن بیرون شد و در طلب صاحب احسانی که از او نگاهداری کند گرد آفاق برآمد ، بی نیل بمرام بوطن بازگشت ، و اندکی نگذشت که وفات یافت . ابوبکر زوزنی در مسافرت خود یک چند در خدمت صاحب مقیم بود ، و او را مدح میگفت ، و این ابیات از اوست :

وزرت به کافی الکفات و غنمه

اری الفضل فذا والمتفضل توأما

ینال لدیه معتنی الفضل اجرما

مرکز تحقیقات کامپیوتر علمی

و ینال العفو من کان اجرما

(۳۴) ابوبشر گرگانی - قاضی ابوبشر فضل بن محمد گرگانی دارای فضلی وافر و ادبی کامل و نظم و نثری فصیح و بر جمیع کتب حریص بود ، صاحب وی را قضاء گرگان داد ، و شمس المعالی چون بر گرگان بار دیگر حکومت یافت ، او را قاضی - القضات گردانید و ریاست گرگان را بوی مفوض داشت ، آورده اند که وقتی ابوبشر مریض شد ، صاحب این ابیات را در مرض او به گفت و باو فرستاد :

فان الفضل اجمع من انینه

كما یجنو القرین علی قرینه

فان السعد یطلع من جبینہ

و صار سواد عینی فی جفونه

فعین المرء خیر من یمینه

تشکی الفضل من سقم عراه

و عاد بعقوتی یشکو جواه

فقلت له و قالک الله فیه

هو العین اللمتی ابصرت منها

ستفدیه یمینی لا شمالی

۳۵) ابوحفص شهرزوری - وی ادیبی ظریف و شیرین گفتار بود و چشمش ضعیفی عظیم داشت ، یکی از نویسندگان صاحب او را بخدست صاحب برد و معرفی کرد ، صاحب در مسائلی چند با وی سخن گفت و او را نپسندید و در حق او بمزاح گفت :

و کاتب جائنا باعمی لم یجو علما و لا نفاذا
فقلت للمحاضرين کفوا فقلب هذا کعین هذا

پس وی را گفت از اشعار خود بخوان ، ابوحفص قصیده‌ای را که گفته بود بخواند تا باین دو بیت رسید :

دعوت علی ثغره بالقلع و فی شعر طرته بالجلع
لعل غرامی به ان یقل فقد برمت بی تلمک الملع
صاحب گفت تار و پود این معنی را از جمیل گرفته که سی گوید :
رمی الله فی عینی بثنیة بالقذی و فی الغر من انیابها بالقوادح

ولی نتوانسته‌ای مانند این الیمتزن مضمون را بخوبی پیروانی ، در آنجا که سی گوید :

یارب ان لم یکن فی وصله طمع و لیس لی فرج من طول هجرته
فاشف السقام الذی فی جفن مقلته
و استر ملاحه خدیبه بلحیته

پس ابوحفص این دو بیت را از گفته خود بخواند :

یستوجب العفو الفتی اذا اعترف بما جناه و انتهى عما اقترف
لقوله قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف

صاحب این دو بیت را پسندید و فرمود تا آنرا در سفینه نوادر و لطائف ثبت کردند.

(۳۶) ابودلف خزرچی - ابودلف مسعر بن مهلهل خزرچی ینبوعی شاعری نادره - گفتار و ملیح بود ، و در اخذ کاردی برنده و تند داشت که نود سال کار کرده بود ، پیوسته در اطراف بلاد مسافرت می کرد ، و هر چند گاه یک نوبت به خدمت صاحب می پیوست ، و مدتی در سلک حواشی و ملتزمین خاص بسر می برد ، و در سفرها کتابهای صاحب را نگاهداری میکرد . در آن عصر موضوع گدایان شیاد که از مردم بنام اینکه از بنی ساسان و پادشاهزاده اند استرحام میکردند ، مورد توجه ادبا گردیده و درباره آنها و حیل و تدابیری که در گدائی بکار میبردند ، اشعار بسیار گفته میشد . صاحب و ابودلف هر دو مقداری از اینگونه اشعار حفظ داشتند و غالباً برای یکدیگر میخواندند و حدیث ایشانرا دیگری نمی فهمید ، قصیده ای که احنف عکبری در این موضوع ساخته بود بین ادبا و ظرفاء اشتهار داشت ، ابودلف این قصیده را استقبال کرده و در اشعار خود انواع فنون و حیل بنی ساسان و صنوف و طبقات آنها را شرح داده و مطیع الله خلیفه عباسی را یکی از آنان شمرده بود ، قصیده خود را بر صاحب عرضه داشت و صاحب آنرا پسندید و ابودلف را صله و انعام جزیل بخشید ، ثعالبی در بیتیمه الدهر قسمتی از ابیات آن قصیده را نقل و بعض لغات غریبه آنرا تفسیر کرده است .

(۳۷) ابوسعید نصر بن یعقوب - وی از فضلا و دانشمندان نامی خراسان بود و در فن ادب ، کتب و مؤلفات عدیده داشت . وقتی یکی از مؤلفات خود را که موسوم به «روائع التوجیهات من بدائع التشبیها» بود به خدمت صاحب فرستاد ، صاحب با و نامه ای نوشت و او را در آن نامه فراوان بستود . و این جمله : «انی لیعجبنی ان یکون الکاتب شاعراً کما یعجبنی ان یکون الشعر سائراً» که از سخنان معروف صاحب محسوب میشود از آن نامه است . ابوسعید در صدر نامه ای که به صاحب نوشته است گوید :

الی الوزير السید المحترم
کافی الکفات و ولی النعم
بلغه الله اقاصی الهمم

نعم رسول الخادم المحتشم
الصاحب البر الاجل الاکرم
مدبر الارض و راعی الامم

۳۸) ابوسعید رستمی- ابوسعید محمد بن محمد بن حسن رستمی از اهل اصفهان و در عصر خود از طبقه اول شعرا بود، و او را بدان جهت رستمی می گفتند که ششمین جد او رستم نام داشت. صاحب بن عباد او را شاعرترین اهل اصفهان و گاهی اشعر اهل زمان میخواند و بر بیشتر خواص و ندیمان مقدم میداشت و کرام و انعام بسیار مینمود. رستمی در اشعار خود لطافت و رقت حضری و متانت و استحکام بدوی را جمع کرده و خود در این معنی گفته است:

إذا نسبوني كنت من آل رستم ولكن شعري من لؤي بن غالب
و بیت معروفه :

ورث الوزارة كابرا عن كابر (الی آخر)

از گفته ابوسعید رستمی است و صاحب میگفت این دو بیت در نظر من از تمام اشعار فارسی و عربی که در مدح من گفته اند خوش تر و مقبول تر است. ابوسعید در مدح صاحب قصائد بسیار دارد و در اظهار بندگی نسبت بصاحب گوید:

لست من امدح الملوك ولا افضي المطايا ولا الفلاة اجـوب
انا للمصاحب الجليل ابي القـ اسم مولى و خادم و ربيب
و در قصیده دیگر در مدح صاحب گوید:

قل للزمان اذا تنمر ساخطا وعد اعلى بوجه ليث عاد
اهرق وارعد ليس يرتعد الحشا لى منك بالا براق و الارعاد
الصاحب العالى الصنائع صاحبى فى النائبات و عدتى و عتادى

ابوسعید بیدیهه گوئی نیز بر بیشتر شعراء معاصر استیاز داشت. و از بدیهه های وی چنانکه ثعالبی از ابوالقاسم کرخی روایت کرده اینست که روزی داخل سرای صاحب شد و بخلعت ها و عطاهاى سلطانی که بفرمان حاجب باین و آن فرستاده میشد نظر انداخت و مردم را دید که باقامه مراسم نثار مشغولند، از مشاهده این

منظره گویا هزاران گونه فکر از تمدن ایران و مقایسه آن با زندگانی اعراب بدوی بخاطرش خطور کرده طبع موزونش بجنبش درآمد، و مرتجلا قصیده‌ای گفت که مطلعش اینست :

میلوا الی هذه النعمی نحییها و دار لیلی فخلوها لاهلیها

ابوسعید در پیری شعر گفتن را ترك گفت، صاحب بن عباد برای تشویق او بر شعر نامه‌ای بابوالعباس ضبی که در اصفهان بود نوشت، و در آن نامه ابوسعید را بدینگونه یاد کرد :

«کان یعد فی جمع اصدقائنا باصبهان رجل لیس بشدید الاعتدال فی خلقه و لایبارع الجمال فی وجهه، بل کان یروع بمحاسن شعره و سلامة وده، اما الشعر فقد غاض حتی غاظ، و اما الود ففاض او فاظ، فان تذکره مولای بوصفه و الا فلیسأل عن خاله و عمه، اما العمومة ففی آل رستم و ثم الذروة و الغارب و لواء العجم و غالب، و اما الخؤولة ففی آل جنید کما قال شاعرهم فی سعد و سعید، و قد سألت عن خبره و فدنجران و الרכب بجبلی نعمان، فلم یذکروا الا انه مشغول بخطبة سبطه ابی التاسم بن حجر رحمہ الله لفتاه اعزہ الله، و لیس فی ذلک ما یوجب ان یطوینا طی الرداء و یلقى عهدنا لقاء الحداء، و قد یعود الصلاح فسادا و یرجع النفاق کسادا فلعل تیما ان تلاقى خطة فتروم نصرا من بنی العوام».

(۳۹) ابوسعید بن ابی العلاء اسدی - وی برادر ابوالقاسم غانم و آن هردو پسران ابوالعلاء اسدی و این هر سه از خواص ندما و شعراء صاحب بوده‌اند، و در ذیل نام ابوالعلاء گفته شد که پسرهای او بهتر از خود او شعر می‌گفته‌اند.

(۴) ابوطالب بغدادی - ابوطالب محمد بن علی بن عبدالله معروف ببغدادی از اهل واسط بود، وی در جوانی در خدمت صاحب تربیت یافت، پس بخراسان رفت و در نیشابور مباشر شغل دیوانی و استیفا و در این شغل پیر شد. ثعالبی در یتیم‌الدهر گوید وی ادیبی کاتب و محاسب بود و اندکی ثقل سامعه داشت، محفوظات ادبی او بسیار و مطلع آفتاب فضل و هنرش نیشابور بود.

۱۴) ابوطالب مأمونی- ابوطالب عبدالسلام بن حسین مأمونی از اولاد مأمون خلیفه عباسی و در فضل و ادب یگانه عصر خود بود، در آغاز جوانی که هنوز خط برنیاورده بود از بغداد بهری رفت و صاحب بن عباد را مدح گفت، صاحب از لطف سخن او شگفتی ها نمود و او را بی اندازه مکرم داشت، این معنی مایه حسد ندما و شعراء صاحب شد و در صدد ایذاء و آزار مأمونی برآمدند، و از او در نزد صاحب بنای سعایت گذاردند و هر روز افترائی تازه باو بستند: گاهی گفتند مردم را بینی عباس میخواند، و زمانی گفتند دشمن اهل بیت است و شیعه و معتزله را کافر میداند، وقت دیگر اشعاری در قدح صاحب ساختند و باو نسبت دادند و بر صاحب خواندند، و بعضی نزد صاحب قسم خوردند که مدیحه های او منتشر و مسروق است، مختصر آنکه کوشیدند تا عاقبت بمقصود رسیدند و او را از نظر صاحب انداختند. مأمونی چون حال را بدینگونه دید قصیده ای در استیجاز سفر بگفت و بر صاحب بخواند، و پس از اجازه یافتن، از ری بنشاپور شد و بدلات ابوبکر خوارزمی قصیده ای در مدح شیخ ابومنصور کثیر بن احمد بگفت و بتوسط او بخدمت سپهسالار ابوالحسن سیمجوری راه یافت، ابوالحسن او را اعزاز و اکرام نمود و زاد و راحله بداد و بیخارا فرستاد، مأمونی در بخارا ابوالحسن بن عبدالله بن احمد عتبی را مدح گفت، ابوالحسن را فصاحت گفتار و حسن سیرت او که باصباح منظر توأم بود مطبوع افتاد. در آن وقت در بخارا چندتن از اولاد خلفا از قبیل ابن المهدی و ابن المستکفی اقامت و از دولت سامانی راتبه مستمر داشتند. ابوالحسن، مأمونی را در ردیف آنان قرارداد و برای او راتبه و ماهیانه مقرر کرد. بعد از کشته شدن عتبی، ابوالحسن (ظ: ابوالحسن) مزی برای اکرام مأمونی بیفزود و رفته رفته حال مأمونی خوب شد و ثروتی بهم بست. ثعالبی گوید در سال ۳۸۲ او را در بخارا دیدم و سخن او را شنیدم، دارای همتی بلند بود و سودای خلافت در سر داشت و میخواست لشکری از خراسانیان تهیه کند و بغداد را بگیرد، لیکن اجل او را مهلت نداد و در چهل سالگی بمرض استسقاء در گذشت (۳۸۳).

(۴۲) ابوطاهر بن ابی الربیع - عمرو بن ثابت بن سعد بن علی معروف بابوطاهر بن ابی الربیع از مداحان صاحب است ، و صاحب در یکی از رسائل خود در وصف سخن او گوید: «و اما قصیده ابی طاهر بن ابی الربیع فاحسن من الربیع و من قطیعة الربیع و انها رشقة الجزالة انيقة الاصلة تنطق عن ادب مهيد الاسر شديد الازر و له عندنا اسلاف هر ارجو ان لاتبقى فی ذمتنا حتی نقضیها فوعده الکریم الزم من دین الغریم».

(۴۳) ابو عبدالله محمد بن حامد خوارزمی - وی از نوادر و اعاجیب خوارزم و نظم و نثر وی آیتی از آیات بلاغت بود ، خط را بغایت نیکو مینوشت ، در جوانی برای ابوسعید شبیبی کتابت میکرد و در نزد او حکم فرزند داشت ، چون روزگار ابوسعید بسر آمد وی بخدمت صاحب پیوست و متقلد برید قسم شد و مدتی در آن شغل بماند ، پس آرزوی وطن کرد و بخوارزم بازگشت ، خوارزمشاه که نامش «شاه علی ملک» بود مقدم او را مغتنم شمرد و کار او در خوارزم بالا گرفت و خود و فرزندانش از اعیان دولت خوارزمی بشمار میرفتند و مأموریتهای مهم یافتند . وقتی خوارزمشاه او را بسفارت به بلخ نزد یمین الدولة محمود فرستاد و او مأموریت خود را بخوبی انجام داد ، و در این مسافرت با ابو الفتح بستی دوست شد و بایکدیگر محاورات و مشاعرات ادبی کردند ، نوبت دیگر او را بسفارت به نزد شمس المعالی قابوس فرستادند ، قابوس فریفته فضل و دانش وی شد ، و محمد بن منصور را بر آن داشت که او را باقامت در گرگان تشویق کند ، محمد بن منصور گوید آنچه بر او دیدم سود نبخشید و گفت حاشا که با ولی نعمت خود غدر کنم و حق نعمت او را نشناسم ، وی در ستایش صاحب اشعار بسیار دارد و از آنجمله است :

کافی الکفاة ادام الله نصرته	نجل الامین الکریم الشیخ عباد
غمر الرداء لوراد و رواد	سهل الحجاب لزوار و وفاد
لا زالت الدولة العلیاء تلزمه	ما قالت العرب حیوا الحی بالوادی

(۴۴) ابو عیسی بن منجم - وی یکی از بنی المنجم است که اسامی آنها در ذیل نام زعیم و رئیس آنها ابوالحسین بن منجم یاد شد . از اخبار وی آن است که

صاحب بن عباد در اصفهان یابوئی زرد رنگ هوی بخشیده بود، وی مدتها آن یابو را کار فرمود، اتفاقاً یابو هلاک شد، صاحب بندها و شعرا که مقیم حضرت بودند فرمود تا هر کدام در تسلیت و تعزیت ابوعیسی قصیده‌ای گفتند، و آن قصائد به «برذونیات» موسوم گردید، اسامی شعرائی که بنا بر ضبط ثعالبی در گفتن برذونیات شرکت جسته‌اند و مطلع قصیده هر یک بقرار ذیل است:

۱- ابوالقاسم زعفرانی:

کن مدی الدهر فی حمی النعماء مستهینا بحادث الارزاء

۲- ابوالحسن بن عبدالعزیز گرگانی:

جل والله ما دهاک و عزا فعزاء ان الکریم معزی

۳- ابوالقاسم بن ابی العلاء:

عزاء وان کان المصاب جلیلا و صبرا وان لم یغن عنک فتیلا

۴- ابوالحسن سلامی:

فدی لک بعدر زک من ینام و من یصبر اذا سجع الحمام

۵- ابومحمد خازن:

لو ساج الدهر اعصما صدعا او کاسرا فوق مرها و قعا

۶- ابومعید رستمی:

لو اعتب الدهر من یعاتبه و لان للعاذلین جاذبه

۷- ابوالعباس ضبی:

دعا ناظری یفقد لذیذ اغتماضه و قلبی یتشعر الیم ارتماضه

۸- ابودلف خزرچی:

دهر علی اینائه و ثاب تعجمهم انیابه الصلاب

۹- ابومحمد محمود:

هکاء علی الطرف الذی یسبق الطرفا

علی ذلک الالف الذی فارق الالف

۱۰- ابو عیسیٰ بن منجم :

لقد عظمت عندي المصیبه فی الاصداء

و ابدت لی اللذات من بعده صدا

۱۱- شاعری نیشابوری :

كل نعيم الى نفاد كل قريب الى بعاد

۴۵) ابومعمر بن ابی سعید - ابومعمر بن ابی بکر اسمعیلی از اهل گرگان و از جوانی دارای طبعی موزون بود و شعر را بسیار نیک می‌گفت، صاحب درنامه‌ای که پیدر او نوشته در وصف یکی از مدیحه‌های او فصلی مشبع آورده است، از اشعاری که در ستایش صاحب گوید :

ملك طوعه الملوك علاء وهو طوع العفاة جاها و قدرا

ملك لا یری سوی الحمد مالا لا و لا الكنز غیر ماجر شکرا

۴۶) ابومحمد بروجردی - ابومحمد حسن بن احمد بروجردی در عنفوان شباب خدمت صاحب کرد و در سایه تربیت او دارای معلومات شد و پس از طی مراحل شباب بخیر-راسان انتقال یافت. وی در بدیهه کوئی خاطری سریع داشت و صاحب بن عباد گاهی او را آزمایش میکرد، از جمله یک وقت بعضی از کتب صاحب مفقود گردید و صاحب یکی از امارد مجلس خود را بسرقت ان کتب متهم داشت و در این معنی گفت :

سرقت یا ظبی کتبی الحقت کتبی بقلبی

پس ابومحمد بروجردی فرمود بقیه آنرا بگوی، ابومحمد بی تأمل گفت :

فلو فعلت جمیلا رددت قلبی و کتبی

وقت دیگر یکی از ندیمان در مجلس صاحب این بیت را خواند :

یا نسیم الريح من بلدی خبری بالله کیف هم

لیس لی صبر و لا جلد لیت شعری کیف صبر هم

صاحب بابومحمد گفت بقیه آنرا بگوی ، ابومحمد گفت :

ولسان الدمع يشهد لی و هو ممن ليس یتهم

(۴۷) ابومحمد بن منجم - وی یکی از بنی المنجم است که نام آنها در ذیل نام رئیس و مهتر خانواده آنها ابوالحسن بن منجم ذکر شده است .

(۴۸) ابومحمد خازن - ابومحمد عبدالله بن احمد اصفهانی معروف بخازن از خواص صاحب و مشاییر تربیت یافتگان او بود و در خدمت او سابقه طولانی داشت . وی در آغاز جوانی بخدست صاحب پیوست و صاحب ، تولیت کتابخانه خود را با او مفوض داشت و او را در سلک ندیمان خود منسلک ساخت . وقتی بمقتضای جوانی و کم تجربگی تقصیری کرد که مستلزم تأدیب یا عزل بود و از بیم یا شرم از خدمت صاحب فرار کرد و مدت ده سال در بلاد عراق و شام و حجاز بگشت و در این سیر و سیاحت رنجها دید و سختیها کشید ، از جمله اینکه در راهی دزدان بر او تاختند و اموال او را با کتابهایش که از آنجمله دیوان شعرش بود بغارت بردند ، ابومحمد عاقبت مصمم شد بخدست صاحب برگردد و نخست باصفهان رفت ، در اصفهان ابوالعباس ضبی حمایت او را برعهده گرفت و خبر ورود او را بصاحب نوشت ، صاحب نامه ابوالعباس را جوانی لطف آمیز داد و نسبت به خازن اظهار محبت کرد ، خازن از آن جواب مسرور شد ، و بگرجان بخدست صاحب رفت و بار دیگر مورد اشفاق و انعام گردید . خازن در ایامی که در اطراف بلاد میگشت قصائدی در اعتذار میگفت و پی در پی بحضرت صاحب می فرستاد و این قسمت از اشعار او در نهایت فصاحت و بلاغت است . ثعالبی در وصف یکی از آن قصائد گوید در نظر من از اعتذارات نابغه بحضرت نعمان و اعتذارات ابراهیم بن مهدی بحضرت مأمون و علی ابن جهم بحضرت متوکل شیواتر و بلیغ تر است ، و آغاز قصیده این است :

لنار الهم فی قلبی لهیب	فعفوا ایها الملك المهیّب
فقد جاز العقاب عقاب ذنبی	وضج الشعر واستعدی النسیب
وفاقت عبرتی مهج القوافی	و غصصها التذلل و النحیب

تجاوزت العقوبة منتهاها فهب ذنبی لعفوك يا وهوب
واحسن اننی احسنت ظنی و ارجو ان ظنی لا یخیب

ابومحمد خازن درنثر عربی نیز دستی قوی داشت ، و ثعالبی در یتیمه الدهر نامه او را که بابوبکر خوارزمی نوشته و احوال خود را از زمان مفارقت آستان صاحب تا بازگشت شرح داده است ، نقل کرده و آن نامه آیتی از بلاغت عربی و مشتمل بر لطایف صنعت است . دیگر از آثار ابومحمد خازن که ثعالبی نقل کرده ، نامه ایست که در خصوص «داریات» بابوبکر خوارزمی نوشته ، و قصه داریات بدینگونه است که صاحب بن عباد در ایام توقف اصفهان سرائی بسیار عالی برای خود بنا کرد ، در روز انتقال بسرای تازه جشنی عظیم بگرفت و شعرا در وصف آن سرای قصائد غرا خواندند و صاحب را در آن نقل مکان تبریک و تهنیت گفتند ، و مجموع قصائدی که شعرا در وصف آن عمارت گفتند بداریات موسوم گردید ، اسامی شعرائی که در گفتن داریات شرکت جمسته اند و مطلع قصیده یا نخستین بیت قطعه آنها که ثعالبی در یتیمه الدهر یاد کرده از این قرار است :

۱- ابوالعباس ضبی :

- | | |
|------------------------------|----------------------------|
| دار الوزارة مدود سراقها | ولا حق بذری الجوزاء لاحقها |
| ۲- ابوالحسن یریدی : | |
| دار علی العزو التأیید میناها | و للمکارم و العلیاء مغناها |
| ۳- ابوالطیب کاتب : | |
| ودارتری الدنيا علیها مدارها | تحوز السماء ارضها و دیارها |
| ۴- ابوسعید رستمی : | |
| نصبن لحنات القلوب حباثلا | عشیه حل الحاجبات حباثلا |
| ۵- ابوالحسن گرگانی : | |
| لیهن و یسعد من به سعد الفضل | بدار هی الدنيا وسائرها فضل |

٦- ابوالقاسم زعفرانی :

سرك الله بالبناء الجديد تلك حال الشكور لا المستزيد

٧- ابوالقاسم بن ابي العلاء :

دار تمكنت المناهج فيها نطقت سعود العالمين بفيها

٨- ابومحمد بن منجم :

هجرت ولم انو الصدود ولا الهجرا

ولا اضمرت نفسى الصروف ولا العذرا

٩- ابو عيسى بن منجم :

هي الدار قد عم الاقاليم نورها ولو قدرت بغداد كانت تزورها

١٠- ابوالقاسم عبيد الله بن محمد :

بي من هواها وان اظهرت لي جلدا وجد يذيب وشوق يصدع الكبدا

١١- ابوالعلاء اسدي :

اسعد بدارك انها الخلد والعيش فيها ناعم رغد

١٢- ابوالحسن غويري :

دار غدت للفضل داره... افلاك اسعده مداره

١٣- جواني اصفهاني :

هي دنيا بنيتهام دار... فجميع الافلاك فيها تدار

١٤- شاعري غريب :

رأينا طلعة الدار شموسا مع اقمار ولي مسئلة بعد فعاجلني باخبار

بنيت الدار في دنياك ام دنياك في دار

١٥- شاعري ديگر :

ان الوزير قد بنى دارا والسعد في اكنافها دارا

۱۶- شاعری دیگر :

هشت جنتك التی تبنيها و بقیت عصا ناضرا تبليها

۱۷- ابن عطية بطريق هزل :

الملك ملكك والاسير امير والدار دار و الوزير وزير

۱۸- شاعر انطاکی :

ما انصف الدار واقف فيها یشنی علی غیرها و یطريها

۱۹- ابوبکر خوارزمی :

اكل بناء انت بانيه معجز بنيت المعالي ام بنيت المنازلا

ابو عبدالله محمد بن حامد روایت کند که وقتی ابو محمد خازن در حضور صاحب ایستاده بود و قصیده خود را که آغازش این ابیات بود میخواند :

هذا فؤادك نهبي بين اهواء و ذاك رأيك شوري بين آراء

هواك بين العيون النجل مقتسم داء لعمرک ما ابلاه من داء

لا تستقر بارض او تسير الي اخري بشخص قريب عزمه ناء

يوماً بحزوى و يوماً بالعقيق و يوماً بالعذيب و يوماً بالخليصاء

و تارة تنتحي نجدا و آونة شعب العقيق و طورا قصر تيماء

چون بیت اخیر را خواند صاحب را دیدم که باتمام اندام متوجه او شده و اشعار او را اصغاء مینمود و از شنیدن آنها نشاط و اهتزاز در وی پدیدار میشد که مایه حیرت حضار بود ، چون ابو محمد این دو بیت را خواند :

ادعی باسماء نبزا فی قبائلها کان اسماء اضحت بعض اسمائی

اطلعت اشعری والقت شعرها طربا فالقا بین اصباح و اسماء

صاحب را دیدم که از غایت وجد و طرب آنقدر حرکت کرده که از مسند خود بیرون شده است ، چون خازن این ابیات را خواند :

لوان سحبان باراه لاسحبه علی خطابته اذیال فافاء

اری الاقالیم قدالقت مقالدها الیه مستبقات ای القاء

فساس سبعتها من باربعة
امر و نهی و تثبیت و امضاء
کذاک توحیده الوی باربعة
کفر و جبر و تشبیه و ارجاء
صاحب را دیدم که بعلامت تعسین و اعجاب سرخود را حرکت میدهد ،
و چون خازن این بیت را خواند :

نعم تجنب لا یوم العطاء کما
تجنب ابن عطاء لشغة الرء
صاحب دو دست خود را برهم زد و فرمود تا بیت را اعاده کند . و چون
ابومحمد قصیده خود را باین ابیات ختم کرد :

اطری و اطرب بالاشعار انشدها
احسن بیهجة اطرابی و اطرائی
و من منائح مولانا مدائحه
لان من زنده قدحی و ایرائی
فخذ الیک ابن عباد محبرة
لا البحتری یدانیها ولا الطائی
صاحب گفت : احسنت ، احسنت ، خدایت خیر دهاد ! پس نسخه قصیده را
از او گرفت و بمطالعه آن مشغول شد ، آنگاه خازن را خلعت و صله فاخر و مرکوب
خاص عطا کرد .

(۴۹) ابومنصور احمد لجیمی - ابومنصور احمد بن محمد لجیمی از مردم
دینور و نویسنده و ادیب و شاعر بود ، مدتها صاحب را خدمت کرد و او را مدح
گفت ، پس بنشاپور رفت و در آنجا زن گرفت ، و بمباشرت کارهای دیوانی مشغول
شد ، و در مرثیه صاحب اشعاری دارد که در محل خود یاد شده است .
(۵۰) ابومنصور گرگانی - وی از کسانی است که باصاحب شعر مکاتبه
کرده اند ، از جمله که وقتی او را پسری آمد ، این دو بیت بصاحب نوشت ، و
درخواست که صاحب ، فرزند او را نام نهد :

قل للوزیر المرتجی
کافی الکفات الملتجا
انی رزقت و لدا
کالصبح اذ تبلیجا
لا زال فی ظلك ظ
ل المکرمات والحجی
فسمه و کنه
مشرفا متوجها

صاحب در جواب او نوشت :

هَنْتَه هَنْتَه شمس الضحیٰ بدرالدجی فسمه محسنا وکنه اباالرجا
(۵) ابو هاشم علوی طبری - وی از سادات جلیل القدر بود و صاحب باو
محبت بسیار داشت و او را بواسطه علوی بودن احترام مینمود ، و از جمله در وصف
او گوید :

ان ابا هاشم ید الشرف ما دحه آمن من السرف
حل من المجد فی واسطه و خلف العالمین فی طرف
آورده اند که وقتی صاحب مریض شد ، و پس از بهبود یافتن وی ابو هاشم
علوی بر بستر بیماری افتاد ، و صاحب این قطعه را گفت و برای او فرستاد :

ابا هاشم مالی اراک علیلا ترفع عن قلب النبی حرازة
ترفق بنفس المکرمات قلیلا و تدفع عن صدر الوصی غلیلا
فلو کان من بعد النبیین معجز لکنت علی صدق النبی دلیلا

ابو هاشم در جواب او نوشت :
دعوت الہ الناس شهراً محرماً لیصرف سقم الصاحب المتفضل
الی بدنی اوسهجتی فاستجاب لی فها انا مولانا من السقم محتل
فشکرا لربی حین حول سقمه الی و عافاه ببراء معجل
و اسأل ربی ان یدیم علاءه فلیس سواه مفرع لبنی علی

صاحب مجدداً این ابیات را گفت و برای او فرستاد :

اها هاشم لم ارض هاتیک دعوة و ان صدرت عن مخلص متطول
فلا عیش لی حتی تدوم مسلماً و صرف اللهای عن فناءک بمعزل
فان نزلت يوماً بجسمک علة و حاشاک فیها یا علاء بنی علی
فناد بها فی الحال غیر مؤخر الی جسم اسمعیل دون تحول

تعالی در یثمه الدهر گوید : وقتی ابوحنیفه دهستانی مرا گفت که یک روز

عید صاحب بن عباد مقداری عطر در طبقی از نقره برای ابوهایشم علوی فرستاد و این ابیات را نیز بدو نوشت :

العید زارك نازلا پروا قكك	یستنبط الاشراق من اشراقك
فا قبل من الطیب الذی اهدیته	مایسرق العطار من اخلاقك
والظرف یوجب اخذه مع ظرفه	فاضف به طبقا الی اطباقك

۵۲) بدیع الزمان همدانی - ابوالفضل احمد بن حسین معروف به بدیع الزمان همدانی از نوادر علم و ادب و نوابغ فضل و کمال و اساتذۀ نظم و نثر محسوب میشود ، در جودت قریحه و بدیهه گوئی وحدت حافظه بی نظیر بود ، هر نوع شعر را با هر وزن و قافیه در هر معنی که اقتراح میکردند بی تأمل میگفت و شعر فارسی را که برای ترجمه بر او عرضه میداشتند بیدرنگ بهر بحر و وزن که میخواستند بهربی ترجمه میکرد . در کودکی در نزد ابوالحسین فارسی تحصیل کرد و تمام معلومات او را فرا گرفت ، در سال ۳۸۰ از همدان بهری شد و در ری به خدمت صاحب رسید و از اکرام و انعام آن حضرت بهره مند گردید ، آنگاه بهرگان رفت و مدتی با اسماعیلیه آمیزش کرد و بابوسعید محمد بن منصور اختصاص یافت و در سال ۳۸۲ به نیشابور رفت و در آنجا مقامات خود را گفت ، و بین او و ابوبکر خوارزمی مناظره شد و در مناظره غالب آمد ، و آوازه او در اطراف بلاد اشتهار یافت . بعد از مرگ خوارزمی ملک ادب بی منازع و رقیب، وی را مسلم آمد . پس مدتی در بلاد خراسان گردش و با بزرگان هر شهر معاشرت و از عطایا و صلوات آنها استفاده کرد ، و بالاخره در هرات اقامت جست و دختر ابوعلی حسین بن محمد خشنامی را که از فضیلتی عالی - مقدار و صاحب اصل و نسب رفیع بود تزویج کرد و در چهل سالگی (۳۹۸) وفات یافت . بدیع الزمان هنگام رسیدن به خدمت صاحب بیست و دو ساله بود .

۵۳) سدیدالدوله انباری - یکی دیگر از مداحان صاحب ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم انباری ملقب به سدیدالدوله است، وی از یاران و ندیمان خاص صاحب بود ، این خلکان در وفیات الاعیان گوید وقتی صاحب بن عباد دعوتی ساخت و در آن

دعوت جزا صاحب خاص او- که همگی از اشراف و اعیان بودند- کسی حضور نداشت،
سدیدالدوله این دو بیت را در این معنی گفت :

ان ندب الصاحب ذا ثروة و عاف ذا فقر و افلاس
فالله لم يدع الى بيته الا المياسير من الناس

۴۵) سید رضی - ابوالحسن محمد بن حسین موسوی معروف بشریف رضی در سال
۳۵۹ در بغداد تولد یافته است، وی از مشاهیر شعرای عهد و صاحب دیوانی بزرگ
است. صاحب بن عباد را مدح و پس از مرگ مرثیه گفته است، گویند وقتی بوی
آگاهی رسید که صاحب بن عباد اشعار او را پسندیده و کس ببغداد فرستاده است
که تمام اشعار او را جمع و استنساخ کند،מיד قصیده‌ای که مطلعش این است :

اترى الهوارج فى عراض البید مثل الجبال على الجمال القود

در مدح صاحب انشا و بحضورت او ارسال کرده قصیده‌ای دیگر نیز در مدح
صاحب دارد که مطلعش اینست :

اناء اقام الدهر منى و اقعدا وصبرا على الايام انای و ابعدا
و این قصیده را گویند بصاحب نفرستاده است.

۵۵) عمیری - وی قاضی قزوین و صاحب طبعی موزون بود، ثعالبی در
یتیمه‌الدهر از ابومنصور لجیمی دینوری روایت کرده است که وقتی عمیری کتابی چند
برای صاحب هدیه فرستاد و این دو بیت را بصاحب نوشت:

العمیری عبد کافى الکفات و من اعتد فى وجوه القضاة
خدم المجلس الرفیع بکتب مفعمات من حسنهما مترعات

صاحب یکی از آن کتابها را قبول کرد و نگاهداشت و باقی را باز پس فرستاد
و بعمیری نوشت :

قد قبلنا من الجميع کتابا و ردنا لوقتها الباقيات
لست استغنم الكثير فطبعی قول خذلیس مذهبی قول هات

۵۶) هبة‌الله بن منجم - وی یکی از بنی منجم است که عموماً از خواص وندماء
صاحب بودند و او را مدح میگفتند و اسامی آنها بنقل از یتیمه‌الدهر ثعالبی در ذیل
نام ابوالحسن بن منجم- که مهتر آن خانواده بوده - یاد شده است.